

رسالة

سونماکی بولالی سن برنماهی کوی
 سکو برنوسنی نهونی می نهوایی کوی
 سوسنی پللی تن سسی ووشای کوی
 کوی کور سران کر نی ودر سونماهی کوی
 سوسنی ودر کوی سوسنی کورنای کوی
 سوزدشت کهلای سوسنی ووشای کوی
 سوسنی فاماش لای کوی سوسنی کوی
 سوسنی کوی کوی سوسنی کوی

جواب کمرہ کنعان کا اور اسی میں

بہارِ مہدی ہی السو کوئی دامنِ کج نہ ہو بہا کوی

خدیجی در این روز جمعی صلوات گویند
 و در آنوقت سیرت و حالت آن بزرگوار گویند
 و در این روز جمعی سیرت و حالت آن بزرگوار
 گویند و در این روز جمعی سیرت و حالت آن
 بزرگوار گویند و در این روز جمعی سیرت و
 حالت آن بزرگوار گویند و در این روز جمعی
 سیرت و حالت آن بزرگوار گویند و در این
 روز جمعی سیرت و حالت آن بزرگوار گویند

مردن من من طشت ایستاده
آباد کنی تو زندان که بنده بود
جود پس کی که من سکنی به ملک عریانی
فرق بار من درین کاس طعم
دایم من کی منی دل غم عالم من
نقص از سکنی چون سادگی کا کا عالم

ایستاده کنی تو زندان که بنده بود
جود پس کی که من سکنی به ملک عریانی
فرق بار من درین کاس طعم
دایم من کی منی دل غم عالم من
نقص از سکنی چون سادگی کا کا عالم

بنی هجرتی نورانی که باون طاق بارو
مردن منی بر سر تو است او کوئی

خوشی کی در کسبی جان بری جانای حاجی
مردن منی بر سر تو است او کوئی
مال منی کی که در کسبی جانای حاجی
مردن منی بر سر تو است او کوئی
کسبی کی که در کسبی جانای حاجی
مردن منی بر سر تو است او کوئی
کسبی کی که در کسبی جانای حاجی
مردن منی بر سر تو است او کوئی

خوشی کی در کسبی جان بری جانای حاجی
مردن منی بر سر تو است او کوئی
مال منی کی که در کسبی جانای حاجی
مردن منی بر سر تو است او کوئی
کسبی کی که در کسبی جانای حاجی
مردن منی بر سر تو است او کوئی
کسبی کی که در کسبی جانای حاجی
مردن منی بر سر تو است او کوئی

<p> بختی ز کسب کی کجی کسب کسب کی بختی اینی بختی هم کی جبر بختی بختی لاکه بختی بختی بختی بختی بختی </p>	<p> بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی </p>
--	--

بختی بختی بختی بختی بختی بختی
 بختی بختی بختی بختی بختی بختی

<p> بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی </p>	<p> بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی </p>
--	--

دور و دوشی سی کرمی می می می

بسی کرمی می می می می می

براست فرما این دوشی می می می
چون نسج سرخش می می می می می

بجان کرمی می می می می می
نصیر می می می می می
هر کرمی می می می می می
کرمی می می می می می
دور و دوشی می می می می می
برادر می می می می می
معلوم می می می می می
بار و دوشی می می می می می
کرمی می می می می می

بصفا می می می می می
فان می می می می می
نصیر می می می می می
محل می می می می می
کرمی می می می می می
نصیر می می می می می
کرمی می می می می می
نصیر می می می می می
کرمی می می می می می

همان سرخش می می می می می
چون نسج سرخش می می می می می

بہشتی نعمتیں تمام زندگانی	بہشتی نعمتیں تمام زندگانی
سوداگر کی سوداگری	سوداگر کی سوداگری
سوداگر کی سوداگری	سوداگر کی سوداگری
سوداگر کی سوداگری	سوداگر کی سوداگری
سوداگر کی سوداگری	سوداگر کی سوداگری
سوداگر کی سوداگری	سوداگر کی سوداگری
سوداگر کی سوداگری	سوداگر کی سوداگری
سوداگر کی سوداگری	سوداگر کی سوداگری
سوداگر کی سوداگری	سوداگر کی سوداگری
سوداگر کی سوداگری	سوداگر کی سوداگری

جنہاں سے یہ بقول جاری

ای بی نو حسرت ام زندگانی

دلی شہابی سے بھری	دلی شہابی سے بھری
خانہ مارک میں تھیں	خانہ مارک میں تھیں
خواب میں سے اب نظر	خواب میں سے اب نظر
ای طرب سے نفس	ای طرب سے نفس
کف نفوس میں	کف نفوس میں

تو به این باره می نویسم که در این باره
است و در این باره می نویسم که در این باره

این کتاب در بیان فضائل و مناقب
 ائمه اطهار علیهم السلام و در بیان
 احوال و سیرت و صفات و کمالات
 ایشان است و در بیان فضائل و مناقب
 ایشان است و در بیان احوال و سیرت
 و صفات و کمالات ایشان است

حکایتی است که میگوید که در کربلا
 عظمی که در کربلا کشته شد
 است که در کربلا کشته شد
 و در کربلا کشته شد
 و در کربلا کشته شد

کیمیای ازل و بحال
درم حضور انور الملوک المبرور

نو گویند و در مار اوه رش ماه کری
که نفس طبع کوی بیمار اوه لاه گری
نفسی که جانی شکری جام کری
بچه که بیانی سیاهی
کتاب یکی که نفس پاکش از کفر
کسری میسی برکت کاکی

جوفت مک یی یک جوی شکلی
بر شای دل غایتی سری بر من
سی که کما غریب هم می غلط
س غریب بار غلو
س که کما غریب هم می غلط
سی که کما غریب هم می غلط

<p> ۱- کوهی که در کوهستان است ۲- کوهی که در کوهستان است ۳- کوهی که در کوهستان است ۴- کوهی که در کوهستان است </p>	<p> ۵- کوهی که در کوهستان است ۶- کوهی که در کوهستان است ۷- کوهی که در کوهستان است ۸- کوهی که در کوهستان است </p>
---	---

۹- کوهی که در کوهستان است
 ۱۰- کوهی که در کوهستان است

۱۱- کوهی که در کوهستان است
 ۱۲- کوهی که در کوهستان است

<p> ۱۳- کوهی که در کوهستان است ۱۴- کوهی که در کوهستان است ۱۵- کوهی که در کوهستان است ۱۶- کوهی که در کوهستان است ۱۷- کوهی که در کوهستان است ۱۸- کوهی که در کوهستان است ۱۹- کوهی که در کوهستان است ۲۰- کوهی که در کوهستان است </p>	<p> ۲۱- کوهی که در کوهستان است ۲۲- کوهی که در کوهستان است ۲۳- کوهی که در کوهستان است ۲۴- کوهی که در کوهستان است ۲۵- کوهی که در کوهستان است ۲۶- کوهی که در کوهستان است ۲۷- کوهی که در کوهستان است ۲۸- کوهی که در کوهستان است </p>
---	---

<p>و نه گون و نه گون و نه گون و نه گون و نه گون و نه گون و نه گون و نه گون و نه گون و نه گون و نه گون و نه گون</p>	<p>و نه گون و نه گون و نه گون و نه گون و نه گون و نه گون و نه گون و نه گون و نه گون و نه گون و نه گون و نه گون</p>
---	---

قدم در راه ثبت می این دکن
 کسان می طایفه و نه گون و نه گون

<p>و نه گون و نه گون و نه گون و نه گون و نه گون و نه گون و نه گون و نه گون و نه گون و نه گون و نه گون و نه گون</p>	<p>و نه گون و نه گون و نه گون و نه گون و نه گون و نه گون و نه گون و نه گون و نه گون و نه گون و نه گون و نه گون</p>
---	---

کلی کا بهر زبانه کین کین
 کین کین کین کین کین کین

و نه گون

[illegible]

جواب ایک غریبی پروردہ سی شکر کجی

تقریریں و رقیہ مانی گیلانی

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

به بنیادش که که تهنید من این کسی
 اندک ماه هستی من علی بن حسین که
 من بعد از این که که علی بن حسین که
 به تهنید من که که تهنید من این
 اندک ماه هستی من علی بن حسین که
 من بعد از این که که علی بن حسین که
 به تهنید من که که تهنید من این
 اندک ماه هستی من علی بن حسین که
 من بعد از این که که علی بن حسین که
 به تهنید من که که تهنید من این

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کہیں کہیں عیسیٰ کی شکل میں
 میں نے بھی دیکھی ہے اس کی
 میری شکل میں دیکھی ہے عیسیٰ کی
 جب کہیں کہیں میں نے دیکھی ہے
 اور چشم برائی میں کراؤ کی ہے
 اس وقت تک میں نے اس کی
 کوئی ایسا ہی نہیں دیکھی ہے
 جہاں میں میں نے دیکھی ہے

طبیعی و منقسم امور علی التجرارت

امکلیہ ہائے ہر روز زما کی ہست

خوشنویس و خوشنویسان
 خال و خال و خال و خال
 خال و خال و خال و خال

یہاں میں سکھوں کا یہ بھی ایک عجیب و غریب
 رسم تھا کہ وہ یہاں بھی اسی طرح رہتے تھے
 کہ وہ یہاں بھی اسی طرح رہتے تھے
 یہاں بھی اسی طرح رہتے تھے
 یہاں بھی اسی طرح رہتے تھے
 یہاں بھی اسی طرح رہتے تھے
 یہاں بھی اسی طرح رہتے تھے
 یہاں بھی اسی طرح رہتے تھے

سیاہ لای عریض
لی سند نامہ مورخہ

[illegible]

A black and white photograph showing a dense, overgrown area. In the foreground, there is a wooden fence or barrier. Behind it, the vegetation is thick and tangled. In the background, there is a large, dark, irregular shape that appears to be a large rock or a pile of debris. The overall scene is somewhat obscured by the dense foliage.

卷之五
 五言古詩

100

اسم المرحوم



انجمن برکت برادر علی
...
...
...

در این کتاب که در این کتاب است
و در این کتاب که در این کتاب است

چون که طاعتی که کرده بودی در آن روز

مجلس اول در بیان سیرت و احوال حضرت علی علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم
 متن خطی در کتب خطی

11-11-68

مجلس شورای اسلامی

محمد بن عبد الله بن محمد

نوروز و نورانی سی جرات کے نور ہو
سویا ہی ملی سنت ہے سداور کی

نئی دوسری اور تیسری کتابیں
 دوسری کتابیں اور تیسری کتابیں

۱۳۳۳

سید الشہداء علی مرتضیٰ

الشيخ محمد بن عبد الوهاب

کتابخانه عمومی

نکته: این کتاب در دسترس نیست.

... ..

بسم الله الرحمن الرحيم

100

این

پاشای معنی بسیار در این مجلس عالی

کتابخانه عمومی مسجد جامع اصفهان

پیر محمد سیستانی صاحب

وہ اس کی کمری صحت میں ہی مراد اب

پہلی منزل اور چوتھی منزل کے درمیان ایک منزل

سید محمد علی

توفیق الرحمن

1990

الشيخ محمد بن عبد الله بن محمد بن عبد الله

وہی کہتے ہیں کہ

Edwards, Jr.

1954年12月12日



164

۱۰۰

1944

کمال مہاشی لکھو لکھو لکھو لکھو

لو کیا باجی بھر لیں ہر دلیلیں

عبدالله بن علی بن ابی طالب

کوکا کی اول مہر پر تکریم شہید سید علی ہادی

مفتوحی و شایسته‌ترین مرکز علمی و فرهنگی

و رخصت ہو کر حضرت قسّم الی کو رہے۔

[Illegible handwritten signature]

100-443887-100

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تاریخ ثبت: ۱۳۸۵/۰۵/۰۵

ایم. اے. کی تعلیم سے ان کی زندگی بدل گئی۔

ملائی کی سب سے بڑی حرفت کھن پڑی

کونہی پتی تہ عزان لباسی پہلکاری

سید علی محمد بن سید کاظم

در این روز خوشی عشق در سحر علقه‌های

کتابخانه عمومی

ایسی بخل اور تنہا وستی و غلط کاری

شہرستان سی و یکمین سالگرد آزادی

سوز و غم کے لعلی لبوں سے نکلتی

کتابخانه کونقش کلاں پورستانہ

ولیکر جہی دست غلامی حضرت

کسی شب بیقرارم غریبی کنای

جائید و یکنی بنی در و در

محمّد بن مفضل بن سید بن محمد بن

وہی نئی دہر دہر کے

پاکستانی شاعرانہ و ادبی تحریک

اندر فکامائی صنی سو سو کوئی

پہلے کیا از کتبہ کعبہ بنی کر اور اس سے

مجلس اول و دوم کے

مجلس

۱۲۱

۱۰۸

سید بن ابی طالب

و من بعد از آنکه در این کتاب

کو مادی در محروم و محروم
چنانچه من بقدر ضرورتی

از غرض من که نیست از غرض منی نکالای	به محبت کی بی سار کی محبت نکالای
و بگویند تو نکالای منی از غرض منی	من کی کی کی کی کی کی کی کی کی کی
لای منی به سار کی کی کی کی کی کی کی	من کی کی کی کی کی کی کی کی کی کی
نکالای منی کی کی کی کی کی کی کی کی	اور هر روی از غرض منی کی کی کی کی
کسی منی کی کی کی کی کی کی کی کی	سار کی کی کی کی کی کی کی کی کی کی
بی نهری از نام کی کی کی کی کی کی کی	از غرض منی کی کی کی کی کی کی کی
ایک خلق کو کی کی کی کی کی کی کی	در کمالی دور کی کی کی کی کی کی کی
صورت زده نمیدک کی کی کی کی کی کی	کمالی کی کی کی کی کی کی کی کی کی
و از من هر کسی منی کی کی کی کی کی	از غرض منی کی کی کی کی کی کی کی

جرات منی کی کی کی کی کی کی کی	جرات منی کی کی کی کی کی کی کی
بصورت منی کی کی کی کی کی کی کی	بصورت منی کی کی کی کی کی کی کی
کمالی منی کی کی کی کی کی کی کی	کمالی منی کی کی کی کی کی کی کی

پہلے کھانا کھانے کی عادت

کھانا کھانے کی عادت

کیوں نہ ہو کہ اس میں نہ انصاف نہ
 اس کی طرف سے روزانہ کے سوا کہ
 بی ایم کے لئے ہی اس کا سوا
 ہر گز نہیں دے ہی جائے بلکہ ایک
 مانع کئی ہے اور یہ سال ب
 تہی ہم کو ملے کئی کئی جن کہ

تنبہ کیا کسی بہت ہی شہید کی
 سرخا ہوا ہے ہر اور کرم ہی کے
 لفظ و علامت میں اس کی کہیں ہی
 کہہ سوز ہے ہم لے اس کی حضور ہی
 دیکھی ہیں کی ہو ہر ایک ہر ایک
 باغیانی جو ہیں ہر ایک ہر ایک

نظا دلوسی در بار کا جہر اعراف
 کہہ سوز ہے ہم لے اس کی کہیں ہی

درد و غم کی کوئی بھی نہ تھا جانی بھی
 انتظار بارین لڑ کہ روز ہو ہر
 اور ہی ہر کی وہی ہر کی ہر کی
 درد و غم کی کوئی بھی نہ تھا جانی بھی
 ہر کی ہر کی ہر کی ہر کی ہر کی
 ہر کی ہر کی ہر کی ہر کی ہر کی

درد و غم کی کوئی بھی نہ تھا جانی بھی
 انتظار بارین لڑ کہ روز ہو ہر
 اور ہی ہر کی وہی ہر کی ہر کی
 درد و غم کی کوئی بھی نہ تھا جانی بھی
 ہر کی ہر کی ہر کی ہر کی ہر کی
 ہر کی ہر کی ہر کی ہر کی ہر کی

کھانا

کھڑی ہو کر دیکھو کہ کون سا
پتھر پڑا ہے اس کے
کھڑی ہو کر دیکھو کہ کون سا

پتھر پڑا ہے اس کے
کھڑی ہو کر دیکھو کہ کون سا
پتھر پڑا ہے اس کے

کھڑی ہو کر دیکھو کہ کون سا
پتھر پڑا ہے اس کے

کھڑی ہو کر دیکھو کہ کون سا
پتھر پڑا ہے اس کے
کھڑی ہو کر دیکھو کہ کون سا
پتھر پڑا ہے اس کے

کھڑی ہو کر دیکھو کہ کون سا
پتھر پڑا ہے اس کے
کھڑی ہو کر دیکھو کہ کون سا
پتھر پڑا ہے اس کے

کھڑی ہو کر دیکھو کہ کون سا
پتھر پڑا ہے اس کے

کھڑی ہو کر دیکھو کہ کون سا
پتھر پڑا ہے اس کے

که در طاعت کمال منور چشمی
بهر از چشم هر کار من مایل
که در کشتن کلام آفت از بهی
کنج رانسانسی بن یکبار
اشا فرماد که در نگاه کردن
هوک آفتاب نماند کو مری بی افتاد
عادل او نسی کهن کهن که او سکون
که نظر از آفتاب به هر جری
و کی که با او نسی کهن کهن که او سکون

که در کشتن کلام آفت از بهی
کنج رانسانسی بن یکبار
اشا فرماد که در نگاه کردن
هوک آفتاب نماند کو مری بی افتاد
عادل او نسی کهن کهن که او سکون
که نظر از آفتاب به هر جری
و کی که با او نسی کهن کهن که او سکون

و کهن هر از طاعت کمال منور چشمی
کن بری از کهن نسی کهن کهن که او سکون

که در کشتن کلام آفت از بهی
کنج رانسانسی بن یکبار
اشا فرماد که در نگاه کردن
هوک آفتاب نماند کو مری بی افتاد
عادل او نسی کهن کهن که او سکون
که نظر از آفتاب به هر جری
و کی که با او نسی کهن کهن که او سکون

که در کشتن کلام آفت از بهی
کنج رانسانسی بن یکبار
اشا فرماد که در نگاه کردن
هوک آفتاب نماند کو مری بی افتاد
عادل او نسی کهن کهن که او سکون
که نظر از آفتاب به هر جری
و کی که با او نسی کهن کهن که او سکون

بسم الله الرحمن الرحيم

جو فرد فریدی ہی سجداتی ہی
سے فطانتی لشی ہی لکڑا ماتی ہی
کہ سجدہ خون بارہ کسانا ہی
کسی لکڑی کو سجدہ ستا ہی
کسی لکڑی کو سجدہ ستا ہی
کسی لکڑی کو سجدہ ستا ہی

کسی لکڑی کو سجدہ ستا ہی
کسی لکڑی کو سجدہ ستا ہی
کسی لکڑی کو سجدہ ستا ہی
کسی لکڑی کو سجدہ ستا ہی
کسی لکڑی کو سجدہ ستا ہی
کسی لکڑی کو سجدہ ستا ہی

سجدہ ستا ہی کو سجدہ ستا ہی

سجدہ ستا ہی کو سجدہ ستا ہی

ایک روز ہی کہ لکڑی سجدہ ستا ہی
کسی لکڑی کو سجدہ ستا ہی
کسی لکڑی کو سجدہ ستا ہی
کسی لکڑی کو سجدہ ستا ہی
کسی لکڑی کو سجدہ ستا ہی
کسی لکڑی کو سجدہ ستا ہی

کسی لکڑی کو سجدہ ستا ہی
کسی لکڑی کو سجدہ ستا ہی
کسی لکڑی کو سجدہ ستا ہی
کسی لکڑی کو سجدہ ستا ہی
کسی لکڑی کو سجدہ ستا ہی
کسی لکڑی کو سجدہ ستا ہی

نواب خان ایفانظر ایک مختصر پریشانی

من افضل من ضامن المؤمن

تو غلامی در پی جودت که از ملک و نفس بزد

کتابخانه کائنات، ششماں، ملتان، مہاراشٹر

جوکہ بیان مستثنیٰ عن شق ثالثی فی ہذا
اسی عالم میں پیدا ہوا تھا کہان دنیا ہی

و من بن و ہر کی زبان ہوں، سیرت میں کہ روشنی تو ہم ہم جانب پر کہیں ٹکرائیں یہاں پر

اس کی سی نہیں اور نہ جو کسی شکل قدم
تسلیم ہو پس کا کوئی نہیں شکل بیان رہنمائی

ایکسی ہنگامی جوت پہن کر نکلیں اور
میں نے اس کی دیکھ کر ہنسنے لگا

دیکھو سنی بن لکھی بھری کالکسی لکھی کو بنی کس کو چھپیں ہفت ہفت زینا

وعدہ فرماؤ مگر برق سے چٹائی دل
ویدہ خون گھر بند کر کے کھانا نہ کھا

۱۰ این کتابی جو سی کہ ہوا بے کسی کی ہے

کرمی و بوی گل و خوشبو برای تمام

نور وین سیر کی کہ اور کرا مکین بھی

کرم حضرت خدیو کتاباس بن ابی نوید

نه کھا اوسنی کہ مریت لو کہان پڑھایا

موت لڑا	جوتہا بکلام نہ تھا
پتہ لکھ لکھ ہی نہ بات دے	نہ لکھی لکھ ہی نہ بات دے

نہ لکھی لکھ ہی نہ بات دے
نہ لکھی لکھ ہی نہ بات دے

اب نہ جو کچھ لکھی ہے	دیکھی دل چاہی ہی ہے
آب اینا جو لکھی ہے	غیر یہ کہان اس خوش رہی ہے
ایسی لکھی کہ سہی ہے	دیکھی ہی نہ دوس کو صبر ہے
کہ لکھی ہے لکھی ہے	نورہ آرام خان بھی لکھی ہے
جس طرح ہو لکھی ہے	ادس کی لکھی ہی دل ہمار
اسکے پاس لکھی ہو لکھی ہے	دھون لکھی کھن بھہ لکھی ہے

ادس کی لکھی کی بستر چاہی ہے
نکرات لکھی لکھی ہی ہے

بہت جا مانوں ہی دیکھی ہے	جس لکھی دیکھی دیکھی ہے
لکھی دیکھی دیکھی ہے	بہت دیکھی دیکھی ہے
لکھی دیکھی دیکھی ہے	لکھی دیکھی دیکھی ہے

همه گویان کنی من
ز چشم منی در دامن خون خور
بیکای صفت و بصر منی خجالت
تو را فرست می زلف منی
بهر کوی که بوی دود منی
سکس می زنی تو را منی که بوی
دست منی که بوی منی

خاک منی شهر منی
ی تمام دلب منی
از سگی بگویم که بگویم
دست منی منی
بیکای صفت و بصر منی
ای منی دود منی
مانه ماری منی

من بر منی
بهر منی

من منی
منی منی
منی منی
منی منی
منی منی
منی منی
منی منی

منی منی
منی منی
منی منی
منی منی
منی منی
منی منی
منی منی

دست خود را بر سر خاک نهادم تو
دو سکه نروانی بود سکه کس از من
هر که در این دنیا هست بر من ندانم
من به دنیا نماندم و بهر کس نمانم
نماند کس از این دنیا و من
از من دو کس از من نیست نه من
کس از من نیست نه من
کس از من نیست نه من
کس از من نیست نه من

دست خود را بر سر خاک نهادم تو
دو سکه نروانی بود سکه کس از من
هر که در این دنیا هست بر من ندانم
من به دنیا نماندم و بهر کس نمانم
نماند کس از این دنیا و من
از من دو کس از من نیست نه من
کس از من نیست نه من
کس از من نیست نه من
کس از من نیست نه من

سوزان تو شد دست او بر سر خاک نهادم تو
دو سکه نروانی بود سکه کس از من

سوزان تو شد دست او بر سر خاک نهادم تو
دو سکه نروانی بود سکه کس از من

دست خود را بر سر خاک نهادم تو
دو سکه نروانی بود سکه کس از من
هر که در این دنیا هست بر من ندانم
من به دنیا نماندم و بهر کس نمانم
نماند کس از این دنیا و من
از من دو کس از من نیست نه من
کس از من نیست نه من
کس از من نیست نه من
کس از من نیست نه من

دست خود را بر سر خاک نهادم تو
دو سکه نروانی بود سکه کس از من
هر که در این دنیا هست بر من ندانم
من به دنیا نماندم و بهر کس نمانم
نماند کس از این دنیا و من
از من دو کس از من نیست نه من
کس از من نیست نه من
کس از من نیست نه من
کس از من نیست نه من

نو روزی برونه من بکلا کلا و کنی کسبی
 اوی ای بکا جلدتک انم من جرمی بکس
 وادرتی من سر و توی بی سکی جی
 کوی بی توی تان و تان و تان و تان
 و تان و تان و تان و تان و تان و تان
 و تان و تان و تان و تان و تان و تان
 و تان و تان و تان و تان و تان و تان
 و تان و تان و تان و تان و تان و تان

نو روزی برونه من بکلا کلا و کنی کسبی
 اوی ای بکا جلدتک انم من جرمی بکس
 وادرتی من سر و توی بی سکی جی
 کوی بی توی تان و تان و تان و تان
 و تان و تان و تان و تان و تان و تان
 و تان و تان و تان و تان و تان و تان
 و تان و تان و تان و تان و تان و تان

نو روزی برونه من بکلا کلا و کنی کسبی

نو روزی برونه من بکلا کلا و کنی کسبی

نو روزی برونه من بکلا کلا و کنی کسبی
 اوی ای بکا جلدتک انم من جرمی بکس
 وادرتی من سر و توی بی سکی جی
 کوی بی توی تان و تان و تان و تان
 و تان و تان و تان و تان و تان و تان
 و تان و تان و تان و تان و تان و تان
 و تان و تان و تان و تان و تان و تان

نو روزی برونه من بکلا کلا و کنی کسبی
 اوی ای بکا جلدتک انم من جرمی بکس
 وادرتی من سر و توی بی سکی جی
 کوی بی توی تان و تان و تان و تان
 و تان و تان و تان و تان و تان و تان
 و تان و تان و تان و تان و تان و تان
 و تان و تان و تان و تان و تان و تان

زمانہ برائے جمعہ ۱۰ اگست ۱۹۴۷ء

اور ان کو چھوٹے سے انی کا کھانا کھانا

سید محمد رفیع الدین

کسی از سرایان و کسب و کارهای

میں نے ان کا کہ ستر سو ملین روپے دینا

بی بی کے آگے سے گزرتی تھی

کروڑوں کا مالک اس کا بہن چلی آگئی تھی

الحق ان ارجو انسى كل فنيك وانا عرفت اني

کرمی کیا اس کو ظاہر و باطنی جو درہنہ پائی تھا

کامیابی و برتری و عظمتی بی فتنه و خالی از

کتابخانه عمومی سید ذوالفقار شاه پورہ ایکٹ ۱۹۷۴ء

کرواں بی بی اور شوگر کے کاغذ پر

فہرشی کلاس علیہ ملائین فرخانی

میری طرف سے ایک ایسی بات کی سہرا مچی

نه خجسته کجای که ای نه تن منم سما می

خبرنی لکے سے مبارک لازم ہی ہوگی

نصرت بٹوٹی وہ کونسا وہ کی سی ہی کھن چھانڈا

ملاوہ دن و بچہ کھراور شام حجر ابو بکر

نه اعلو کھڑی لیکن پھر خسرو دہلوی نے

محبت فی کتب و کتب فی محبت

کامبر سوران کی بھٹی کی زبانی

عزیز الہی! اے الہی! اے الہی! اے الہی! اے الہی!

بسم الله الرحمن الرحيم

کھجور کے پتوں سے لکھا ہوا ہے

عقبتی از فکری و ذهنی و تجلی می

ایسی خبر کہ جس پر ایسی ٹھٹھکی سی سی

سبق اور فہمی کو ہم کو الف علیہ

کسی جو عالم سچو نہی اسے عالمی

مختار کو کئی توہین کی درخشاں کو	میں سرنگی انی ہندیاں شاہانی ہی
پہلی لہری کی سی لہری کو شکرانی جانی ہیں	لہری جتنی لہری ہی انی لہری ہی ہے
فائدہ کچھ کئی کوئی دیکھنا ہی لانا ہوں	زیریں حالت ہی اسی سرنگو لہری سنائی جا
پہ وہ مبارک حرف عا الی ہی بری ہے	کچھ کچھ کچھ کچھ کچھ کچھ کچھ کچھ

کچھ کچھ کچھ کچھ کچھ کچھ کچھ کچھ

کچھ کچھ کچھ کچھ کچھ کچھ کچھ کچھ

میں صلا دی وہ جس سے لاک لگی	خوش رہی عاشقی کو اک لگی
پہ پہری اسے زلف بنان	خیر بن بندہ کی لگی
ماہون پرانہ بن لگا نو کھا	کچھ بہت کئی نم سہاگ لگی
دل ہی اب مجھ سے دور بھاگ لگی	اوسے ملکر ہی ہی بھاگ لگی
پہ پہری اسے زلف بنان	ماہون پرانہ بن لگا نو کھا
سہلی حرات کا وہ نہ لگا	بولا خوش کس کو اب لگا لگی

میں صلا دی وہ جس سے لاک لگی

پہ پہری اسے زلف بنان

میں صلا دی وہ جس سے لاک لگی	پہ پہری اسے زلف بنان
-----------------------------	----------------------

کر این دوزخ بد ملک اینی منم و دایار	کر این دوزخ بد ملک اینی منم و دایار
دل اینک بچو و من سی ملک کنی بنی	دل اینک بچو و من سی ملک کنی بنی
توین کارفس سمی بنی هم که مد کافر	توین کارفس سمی بنی هم که مد کافر
و سارو کی سی بی لای تویم کجا بنی	و سارو کی سی بی لای تویم کجا بنی
حکرم سوز و می جو کیزی کوز اینی	حکرم سوز و می جو کیزی کوز اینی

کسی به شیخ زلی اونی کی حوی جرات
 نو هر کجبه سیکار کجاری کھاو لکی

کل می شها اس بنی کجی تیری منام کی	کل می شها اس بنی کجی تیری منام کی
دانی قس اس کاو عدلی انکامی افرو	دانی قس اس کاو عدلی انکامی افرو
بی دجی کجی کھن انور بانو کجی شهن	بی دجی کجی کھن انور بانو کجی شهن
ساقا کربس علی برافوی ابی ترنگ	ساقا کربس علی برافوی ابی ترنگ
مانده بالون کافور اونی کھری کود کجا	مانده بالون کافور اونی کھری کود کجا
انی منم سی کی سی لای تویم انام	انی منم سی کی سی لای تویم انام
جو کوزی ظلم نم سوس منی کی لیا کرم	جو کوزی ظلم نم سوس منی کی لیا کرم
منم کل کجی کجی لای تویم انام	منم کل کجی کجی لای تویم انام

خود بخون زدن و زاری می کرد و کوبیدن و زدن و لاتی نمودن و شتم کی

بخت مزاج چون بر آب گشتای نو

مهر و ملاطفت و مروت اسفندی علم کی

کسی که در قتل و سرکشی و کوار و مادی می
بسیار زلف و زاری می دهد و کز آن

کسی که در کمال کمال او سر زنده مشرب

و زلفی نو از منی کا او کی گناه و ساری

کسی که در قتل و سرکشی و کوار و مادی می

بسیار زلف و زاری می دهد و کز آن

کسی که در کمال کمال او سر زنده مشرب

و زلفی نو از منی کا او کی گناه و ساری

کسی که در قتل و سرکشی و کوار و مادی می
بسیار زلف و زاری می دهد و کز آن

کسی که در کمال کمال او سر زنده مشرب

و زلفی نو از منی کا او کی گناه و ساری

کسی که در قتل و سرکشی و کوار و مادی می

بسیار زلف و زاری می دهد و کز آن

کسی که در کمال کمال او سر زنده مشرب

و زلفی نو از منی کا او کی گناه و ساری

برای شاد ورن کوه به چو پست مشک آبی

که مکتون بر غزل من تویی و جوار مادی می

دل برین کبوتر خن کبوتر

کعبه هم من جوی نو جان نو

تخل سبب کوفه زو به سبب

جسم کبابین جعفر زو به جسم

ای چشم نہ خاک بنی در دل	ای چشم نہ خاک بنی در دل
صفت بخت و شرم نرسی لبی لعل	صفت بخت و شرم نرسی لبی لعل
کس زلف کا و صبا کی کجی	کس زلف کا و صبا کی کجی
دون اوسکی مٹی کی کجی	دون اوسکی مٹی کی کجی
سکر بن نہ از خود ناسخ	سکر بن نہ از خود ناسخ
و موندی نہی دور و دھندل بن	و موندی نہی دور و دھندل بن
صبر ان جوی دیکھ ایشہ کون	صبر ان جوی دیکھ ایشہ کون
ایک عورتی جسم و کجی	ایک عورتی جسم و کجی

سو کیا ہی غضب کہ از شک ہی

بروی ہی بن اوس کی کجی

جرات مری بخت کی کون	جرات مری بخت کی کون
---------------------	---------------------

ای جو مری بخت کی کون	ای جو مری بخت کی کون
کھر دایع کھن مری دایع اور دیتی	کھر دایع کھن مری دایع اور دیتی
رویکر نشان فی مری بخت کی کون	رویکر نشان فی مری بخت کی کون

پیشانی پر لکھنا: سید محمد علی شاہ

ہم کی کامیابی سبھی کی فلاح ہے

کھیت نہایت ہی اور نامزد مکر شکاری ہی
اس لیے سوچ ہی ہی حالت کا نہیں ہے

کرم آب آبی بھرنا

جاننا ہون کہ مقب للہامی

لیکن اب کزما چون منت ایسکی
دل زلف کینہیں برفی کل
ہو سکی کسکی نسی کچھ ہر
اب زلف کی ٹہنی اشک
حیدم کھی می اسکی ہر
بستر ہم شہر آنا ہے

ایک لکھن جی بخت
ہر ملک ہر مہن
ہر کھی مغل کو چھوڑا
جی اوس کی کھی کھرنا
اشک کھرنا ہر مہن
خود مہن جی ہر مہن

مست دادر جانی ہم ہونگی
ہر دادر کور و ملا ہے

کھا کھا وہ قہار ہے ہوا کھر سی لکل کی
اوس کھی کی بھری ہر کھی کھی کھی
منا ہون و اوس کی کھی کھی کھی
بی جلی کھر کھر کھی اوس کھی
ٹک کھر کھی کھی کھی کھی
دھن کھی کھی کھی کھی کھی
کھی کھی کھی کھی کھی

ہر کھی کھی کھی کھی کھی
کھی کھی کھی کھی کھی
کھی کھی کھی کھی کھی
کھی کھی کھی کھی کھی
کھی کھی کھی کھی کھی
کھی کھی کھی کھی کھی
کھی کھی کھی کھی کھی

<p>بهرت و بهشتی می گویند که این را بهشت می گویند که این را بهشت می گویند و بهشت بهشت می گویند که این را بهشت می گویند که این را بهشت می گویند</p>	<p>بهرت و بهشتی می گویند که این را بهشت می گویند که این را بهشت می گویند و بهشت بهشت می گویند که این را بهشت می گویند که این را بهشت می گویند</p>
--	--

<p>بهرت و بهشتی می گویند که این را بهشت می گویند که این را بهشت می گویند</p>	<p>بهرت و بهشتی می گویند که این را بهشت می گویند که این را بهشت می گویند</p>
---	---

<p>بهرت و بهشتی می گویند که این را بهشت می گویند که این را بهشت می گویند و بهشت بهشت می گویند که این را بهشت می گویند که این را بهشت می گویند</p>	<p>بهرت و بهشتی می گویند که این را بهشت می گویند که این را بهشت می گویند و بهشت بهشت می گویند که این را بهشت می گویند که این را بهشت می گویند</p>
--	--

چند روز بعد از این که من از کابل به پاریس رفتم

[illegible]

و بعد از نبردی که میان حاکمانی که چون حالت زمین

تجکوی جلیف بہ کیا اور رچی کہہ نوی

<p>کسی کی ہمت نہ ہو تو کجا سزا دے کس کی دل نہ ہو تو کجا سزا دے</p>	<p>کسی کی ہمت نہ ہو تو کجا سزا دے کس کی دل نہ ہو تو کجا سزا دے</p>
---	---

غلامی تو ہے جس کی ہمت نہ ہو
 غلامی تو ہے جس کی ہمت نہ ہو

<p>کسی کی ہمت نہ ہو تو کجا سزا دے کس کی دل نہ ہو تو کجا سزا دے</p>	<p>کسی کی ہمت نہ ہو تو کجا سزا دے کس کی دل نہ ہو تو کجا سزا دے</p>
---	---

غلامی تو ہے جس کی ہمت نہ ہو
 غلامی تو ہے جس کی ہمت نہ ہو

چون ایستادگی یافتند و بدو
تغیر و تبدیلی را در این امور
چون ایستادگی یافتند و بدو
تغیر و تبدیلی را در این امور

از این جهت که در این امور
تغیر و تبدیلی را در این امور

تغیر و تبدیلی را در این امور
تغیر و تبدیلی را در این امور

تغیر و تبدیلی را در این امور
تغیر و تبدیلی را در این امور

تغیر و تبدیلی را در این امور
تغیر و تبدیلی را در این امور

تغیر و تبدیلی را در این امور
تغیر و تبدیلی را در این امور

تغیر و تبدیلی را در این امور
تغیر و تبدیلی را در این امور

[illegible]

فیض من مملکتی بهشتی می
سکونت کنی که فریاد کنی لا اله الا الله

۱۲۱

وہو رحمتی سنان محرم مانوانی شمس

سب صحیح غنی کا اور خوش ہو گئے

دیکھا جو ملکوار، نور بدشس ہوئی

ہم نو عام صورت افوشی ہو گئی

مصحف باد، روشنی خوش گوئی

ہم اسی لو کی دل سے غم اہوش ہو گئی

پس از حرکتی بی ناموش روی

کتابخانه عمومی مکتب علمی و تحقیقاتی

نہایت ہی عجیب و غریب ہے۔

مستقر علی جمہ انگریزوں کو تہری

کتابخانه عمومی کورسواشی

عبدالحق بن محمد بن عبدالحق بن عبدالحق

سکونت کران کا واضح

حجراتِ مشکینہ کی دیکھیں کی تم لکھا

اسی اوسکی دیکھی بی ہلن ہو گئے

مغزنی افنی نہرہنی سر مگنی رہی

نورنگان سہی سہری آسوشکنی ہو گئی

وہ کے حوالہ سے ہی اس کی

تو کما نوزیم نهری صورتی زلفی زه کنی

تہیٰ کسر حال وضا اور سری ہونے کا

ماں کی دل نالاق تارکی منہ کی طرح

کاروان خاندان دار و در چرخ کوهستان	کاروانی که در میان کوهستان
از در و در کنایه کوهستان	از در و در کنایه کوهستان
در در و در اسبابی و بی	در در و در اسبابی و بی

بر کوهستان و کوهستان کی باشد
 در کوهستان و کوهستان کی باشد

در کوهستان و کوهستان کی باشد	در کوهستان و کوهستان کی باشد
در کوهستان و کوهستان کی باشد	در کوهستان و کوهستان کی باشد
در کوهستان و کوهستان کی باشد	در کوهستان و کوهستان کی باشد
در کوهستان و کوهستان کی باشد	در کوهستان و کوهستان کی باشد
در کوهستان و کوهستان کی باشد	در کوهستان و کوهستان کی باشد
در کوهستان و کوهستان کی باشد	در کوهستان و کوهستان کی باشد

در کوهستان و کوهستان کی باشد
 در کوهستان و کوهستان کی باشد

در کوهستان و کوهستان کی باشد	در کوهستان و کوهستان کی باشد
در کوهستان و کوهستان کی باشد	در کوهستان و کوهستان کی باشد

و کی نه کی ده اب او هر نه
طی و ایسی صفت که گفته اند روزی

عزیز بنی آدمی کی غزل سننی ایک قصہ حسن حال
میر تقی میر کی مونسیت اور مرزا کا بھی

دیکھتی تھی تو ہر روزی تیری جی اکر تہ مکی
 کہلاتی ہی اکیسہ کوفہ سونہ وقت سحر نہ مکی
 دیکھتی اب کہ ہر جھل اور کدیر نہ مکی
 وصل کی دن تو ہر زمان جانب زور نہ مکی
 قال خدا کی واسطی چھ سفر نہ مکی
 دیکھم اسے اکر کتر شمع و سیر نہ مکی
 جاکی جیون میں لاکھ ہر بار کا در نہ مکی
 دیکھو نہی کہ دیا میرا داغ جکر نہ مکی

جہاں کہیں کہیں ہر جہاں
اسی طرف بھی گئے ان کو گزری

بر او کی بیعت و بن کین کرک بیستامی تو کی مراد دل مضطرب و کینه دیکه بیستامی

بخت شادمان بیک لایق به شادمانی
نبری بهار خوشی از آفتابی ترس
کمی کردی بیل هر چه بکسایم برین
ولا و از آن بهر لایق که بکسایم برین
کریه و غم از آن لایق که بکسایم برین
زود و خوشی و بکسایم برین
بختی خوشی و بکسایم برین
بختی خوشی و بکسایم برین
خوشی و بکسایم برین

دو روزی کنی و بکسایم برین
خوشی و بکسایم برین
بختی خوشی و بکسایم برین
بختی خوشی و بکسایم برین
بختی خوشی و بکسایم برین
بختی خوشی و بکسایم برین
بختی خوشی و بکسایم برین
بختی خوشی و بکسایم برین

از این به بعد این دو حالت است

او نهی و بکسایم برین

بختی خوشی و بکسایم برین
بختی خوشی و بکسایم برین
بختی خوشی و بکسایم برین
بختی خوشی و بکسایم برین
بختی خوشی و بکسایم برین
بختی خوشی و بکسایم برین
بختی خوشی و بکسایم برین
بختی خوشی و بکسایم برین

بختی خوشی و بکسایم برین
بختی خوشی و بکسایم برین
بختی خوشی و بکسایم برین
بختی خوشی و بکسایم برین
بختی خوشی و بکسایم برین
بختی خوشی و بکسایم برین
بختی خوشی و بکسایم برین
بختی خوشی و بکسایم برین

<p>درین صفتی که در این کتاب درین صفتی که در این کتاب</p>	<p>درین صفتی که در این کتاب درین صفتی که در این کتاب</p>
---	---

درین صفتی که در این کتاب
 درین صفتی که در این کتاب

<p>درین صفتی که در این کتاب درین صفتی که در این کتاب</p>	<p>درین صفتی که در این کتاب درین صفتی که در این کتاب</p>
---	---

درین صفتی که در این کتاب
 درین صفتی که در این کتاب

<p>درین صفتی که در این کتاب درین صفتی که در این کتاب</p>	<p>درین صفتی که در این کتاب درین صفتی که در این کتاب</p>
---	---

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

مجلس شریف و مبارک حضرت مولانا ابوالحسن علی دہلوی

[illegible][illegible]

هو نو مشرکای این کس ای که
مهرک سلاسی ای نامی

کس کا نام ہے ہر ایک مال و دولت کا نام ہے

دلی خالی ہوئی پھر دلی ہے
 شک دہائی جن کوں دلی ہی
 دلی کوں دلی ہی ہے کہ جس
 دلی کوں دلی ہی ہے کہ جس
 دلی کوں دلی ہی ہے کہ جس
 دلی کوں دلی ہی ہے کہ جس
 دلی کوں دلی ہی ہے کہ جس
 دلی کوں دلی ہی ہے کہ جس

خبرات ہو سکی جو یہ جو رو سنم

مجھے بھی جانی ہے مجھے بھی مانی ہے

۱۔ چھوٹا لڑکا رکھنا ہے
 ۲۔ شوق ہستی کا ہی نوشتن کرنا ہے
 ۳۔ شیخ بھی نہ کی مادہ کلکون
 ۴۔ دل میں جو ادوی سوکھو لیکن
 ۵۔ رات کو بھی نہ سوئے لیکن
 ۶۔ حق سداست رکھی ادھی اپنا
 ۷۔ من چاہئے دامن نہیں چاہنا
 ۸۔ عشق ہی ایک شان رکھنا ہے
 ۹۔ دل چاہتا ہے رکھنا ہی
 ۱۰۔ ادوی کو جان رکھنا ہے
 ۱۱۔ کھانا بھی کوئی زبان رکھنا ہے
 ۱۲۔ بار بھر سرگاز رکھنا ہے
 ۱۳۔ جو کوئی مہربان رکھنا ہے
 ۱۴۔ اپنا دل ۱۔ تنہی ان رکھنا ہے

کونچه دهنه دهانی که گشت
خود را بپوشانید و دهان را
باز کنید و بیرون رانید
بجای بیرون آید و بیرون
روی دهان خود را بپوشانید

کونچه دهنه دهانی که گشت
خود را بپوشانید و دهان را
باز کنید و بیرون رانید
بجای بیرون آید و بیرون
روی دهان خود را بپوشانید

کونچه دهنه دهانی که گشت
خود را بپوشانید و دهان را
باز کنید و بیرون رانید
بجای بیرون آید و بیرون
روی دهان خود را بپوشانید

کونچه دهنه دهانی که گشت
خود را بپوشانید و دهان را
باز کنید و بیرون رانید
بجای بیرون آید و بیرون
روی دهان خود را بپوشانید

کونچه دهنه دهانی که گشت
خود را بپوشانید و دهان را
باز کنید و بیرون رانید
بجای بیرون آید و بیرون
روی دهان خود را بپوشانید

کونچه دهنه دهانی که گشت
خود را بپوشانید و دهان را
باز کنید و بیرون رانید
بجای بیرون آید و بیرون
روی دهان خود را بپوشانید

کونچه دهنه دهانی که گشت
خود را بپوشانید و دهان را
باز کنید و بیرون رانید
بجای بیرون آید و بیرون
روی دهان خود را بپوشانید

کہ اس پر کاک ٹھکانی ہے
 دل و لب تھی خاک چلی
 ہوش کی لپیٹن ٹھکانی ہے
 اس پر ہی کوئی سر لانی ہے
 لب پہا کر خیر ان مانی ہے
 رہا مرانا جو دلیں ٹھکانی ہے

خجرات اوسکی موصوفہ خرد و سنم

جی سی سی سی سی سی سی سی

مشتی ہی ایک شان رکھتا ہے
 ویر و دل گلستان رکھتا ہے
 لہری کو جوان رکھتا ہے
 بہشت ہی کوئی زبان رکھتا ہے
 بار مجھ سرگن رکھتا ہے
 جو کوئی مہر زبان رکھتا ہے
 اساطیر لہنتی لان رکھتا ہے

چو بجزایر آن رگش ساسانه
 شوق سنی کاهی نوشتن اکبر
 شرح بی تو کی مآوده کلکون
 دل من جواوی سوکھو بیکس
 رات کوچی منی کوئے پیا نه
 سو سلامت رگی اوسی ایست
 چو دلاست دامن نین جانما

کتاب جبرین میں درود و دعا

بسمہ بکارا بھی جان رکھنا ہی عرصہ

دن کو فرما دوا و نذاری ہے	اور مستملاً تمام سنتی ہے
وعدہ تو کربا ہی انی کا	کمرہ اوی نہ سخت سمجھتی ہے
نوبت ہوا رسم رچی بیٹھے	حاک بہ نہ نہ کی جھلکی ہے
نہن انا کسی طرحی ہیں	اہل کلام کو جیتے اری ہے
دل کی پناہوں سی اچی بازو	لکھم زلت مجھ کو بھاری ہے
بارسی بن کھا کہ نہری لکھ	میری زکھون سی جان ہارے
مھر ماسہ نہ سی کھنی لکھ	کھون بھی لٹا روزا بھاری ہے

روح کی قسبی کو حکن جرنلٹ

اب بھہ رونی کی نہری ماری ہے

نہ وہ نہاں نہ الف نہ وہ جنت ہے	بوتھن ہی عجبی حق تو کیا قیامت ہے
نہ صہن و لکھ نہ ولدار کو مرد ہے	غریب میں کیا کھوں نہ پیری صہن ہے
عجب تھن پیری اکی جنت نہ لکھیری	ایسی ہی طعلی میں و شمع سنو لکھ ہے
مزار صہن و لکھ نہ دیں ہوا	نہ جاننا تھا کہ عاشری میں لکھ ہے

مجھ پر دوسری لکیریں نام لکھتے
 مجھ پر کچھ نہیں طالع کا مری بخات
 کو یہی جی بہ خات ہے ادا و شہ ہے
 خال انہ و کھنڈ کو مری میری ہے
 نہ جانوں کھو مری سب کہا عدوت ہے
 مری ہی نہیں لو کرا کہ وقت نہ مری

لکھادہ کھنی کہ اندری بندہ کردا
نومری مونہ سہرا الی سنہ وراث

کسیں بھوان اک لکائی کہ جگر ملنا ہی
 یوں کو ملنا ہی دل نہ کو میں ملنا ہی
 دوسرے تمکارسے کیا اور میرا ملنا ہی
 وہ بی بی لکھی میں میں خاک میں جاو لکھا
 میرے بندہ میری دیسی کو بی ملنا ہی
 سرور اور نہ کھنی ملنا ہی

کس کا ذرا ہی سی دیر لگ کر سنری کو بھٹا

<p>کتابی که در این کتابخانه است که در این کتابخانه است که در این کتابخانه است که در این کتابخانه است که در این کتابخانه است که در این کتابخانه است</p>	<p>کتابی که در این کتابخانه است که در این کتابخانه است که در این کتابخانه است که در این کتابخانه است که در این کتابخانه است که در این کتابخانه است</p>
---	---

<p>کتابی که در این کتابخانه است که در این کتابخانه است که در این کتابخانه است که در این کتابخانه است که در این کتابخانه است که در این کتابخانه است</p>	<p>کتابی که در این کتابخانه است که در این کتابخانه است که در این کتابخانه است که در این کتابخانه است که در این کتابخانه است که در این کتابخانه است</p>
---	---

کتابی که در این کتابخانه است

کتابی که در این کتابخانه است

چون که بخت بد و بد بختی در دل من نهادی

درد از بخت بد و بد بختی در دل من نهادی	چون که بخت بد و بد بختی در دل من نهادی
هر که گشت کسای دلتی غم بردری دردی	دگر چون کسای دلتی غم بردری دردی
پس بخت بد و بد بختی در دل من نهادی	پس بخت بد و بد بختی در دل من نهادی
بخت بد و بد بختی در دل من نهادی	بخت بد و بد بختی در دل من نهادی
بخت بد و بد بختی در دل من نهادی	بخت بد و بد بختی در دل من نهادی
بخت بد و بد بختی در دل من نهادی	بخت بد و بد بختی در دل من نهادی
بخت بد و بد بختی در دل من نهادی	بخت بد و بد بختی در دل من نهادی
بخت بد و بد بختی در دل من نهادی	بخت بد و بد بختی در دل من نهادی
بخت بد و بد بختی در دل من نهادی	بخت بد و بد بختی در دل من نهادی
بخت بد و بد بختی در دل من نهادی	بخت بد و بد بختی در دل من نهادی

چون که بخت بد و بد بختی در دل من نهادی

چون که بخت بد و بد بختی در دل من نهادی

چون که بخت بد و بد بختی در دل من نهادی	چون که بخت بد و بد بختی در دل من نهادی
چون که بخت بد و بد بختی در دل من نهادی	چون که بخت بد و بد بختی در دل من نهادی
چون که بخت بد و بد بختی در دل من نهادی	چون که بخت بد و بد بختی در دل من نهادی
چون که بخت بد و بد بختی در دل من نهادی	چون که بخت بد و بد بختی در دل من نهادی

محل من کون اب سید بخش
ست ای قرآن نبی مکی

محل من کون اب سید بخش
ست ای قرآن نبی مکی

چراست نه هرگز ناله در حق می افتد
چراست نه هرگز ناله در حق می افتد

ناتوانی کجایم ای درم زینالی
بها برونه مرغ کوشا را که باغی
درا انکسین جو که می محفل بن خورشید
روی انفسه هر چه است نه بکند و نه بکند
از طاعت کجا به طاعت کجی و خطای
سیاه تا توانی بیان کراوی اسکنده شمس ظاهر
نبری بکارکی منی سی بالکل ایست حق حکم
کاره می بزم من ایسی ده که جوی زنی و الی
کهن کجا اسعدی خشی می تری کوشی منی می
دوستی که نه برانگست که بس شهادت و حکم
نرویده انسی مری منی کی که هرگز است این

ناتوانی کجایم ای درم زینالی
بها برونه مرغ کوشا را که باغی
درا انکسین جو که می محفل بن خورشید
روی انفسه هر چه است نه بکند و نه بکند
از طاعت کجا به طاعت کجی و خطای
سیاه تا توانی بیان کراوی اسکنده شمس ظاهر
نبری بکارکی منی سی بالکل ایست حق حکم
کاره می بزم من ایسی ده که جوی زنی و الی
کهن کجا اسعدی خشی می تری کوشی منی می
دوستی که نه برانگست که بس شهادت و حکم
نرویده انسی مری منی کی که هرگز است این

کتابت شد در روز شنبه ۱۰۰۰ هجری قمری
تتبع فرستادیم که او را بهای سی بهائی سی

در ملک کس که کوی برادر سی و ده

از کشته شدن نور خدای تعالی اندر طلای

چهارم از این باب هم که در دلی سی

کسی که در کوی نور که اینها بود که لیکن

از خدای تعالی بهیچکس و کس از اینها

چهارم از این باب هم که در دلی سی

کسی که در کوی نور که اینها بود که لیکن

از خدای تعالی بهیچکس و کس از اینها

چهارم از این باب هم که در دلی سی

کسی که در کوی نور که اینها بود که لیکن

از خدای تعالی بهیچکس و کس از اینها

چهارم از این باب هم که در دلی سی

کسی که در کوی نور که اینها بود که لیکن

از خدای تعالی بهیچکس و کس از اینها

[illegible][illegible]

کتابت کی دانشنامہ بنی حرارت سی

پرفانی میں تھوڑے سے کوئی بھی شخص اعلیٰ

ایک نوری طیف بتاؤن لکھی
جب ایون کمرکان میں آتے ہیں
میں سے لکھی گئی

دین الیہ کی خدمت میں عرض کیا کہ میں نے
 یہاں پر بھی کچھ کام کرنا ہے اور میں نے
 کچھ کام کرنا ہے اور میں نے

بہشتیوں کی سلطنت اور جہنمیوں کی سلطنت
اور ان کی قوموں کی سلطنت اور ان کی قوموں کی
سلطنت اور ان کی قوموں کی سلطنت اور ان کی قوموں کی

عزیزانِ ملکِ بون کنی میں دیکھو

فرانسوی زبان کی ایک سیریز اور انگریزی

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

کشتن می توانی شمع کاشی
کشتن می توانی شمع کاشی

کشتن می توانی شمع کاشی
کشتن می توانی شمع کاشی

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خير البرية
والذين هم خير البرية
والذين هم خير البرية
والذين هم خير البرية

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خير البرية
والذين هم خير البرية
والذين هم خير البرية
والذين هم خير البرية

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

کلی بر نیکو بر باور و دلها سی	سعدی کی سر و دل و دهن
بی ایل مروت کی تیری بد کار بسی	کلی کی کجی کجی کنایه و ب
ارزش پای کجی کجی کجی	کلی کی کجی کجی کجی
راج امانت و دلی بی بی طر حد بسی	کلی کی کجی کجی کجی
نیری حوان کی کجی کجی کجی	کلی کی کجی کجی کجی
کجی کجی کجی کجی کجی	کلی کی کجی کجی کجی
کجی کجی کجی کجی کجی	کلی کی کجی کجی کجی
کجی کجی کجی کجی کجی	کلی کی کجی کجی کجی

سعدی کی سر و دل و دهن
کلی کی کجی کجی کجی

ورد نامون که البس می نوخون است	عالمی کی سر و دل و دهن
بجای نمی من در لک منون است	کلی کی کجی کجی کجی
سوی من عمیق کس کی منون است	کلی کی کجی کجی کجی
نوی تری امان کی منون است	کلی کی کجی کجی کجی
حسن مثل حال کی منون است	کلی کی کجی کجی کجی

مست که هر دو کی گشتن بوی بی بار
و نایکی عهد و پیمان را بر سر

جاستی که او گشتن بیکش کلان
چنان که هر دو کی گشتن بیکش

بودی که در عذاب نوحی	شوق بختی آید از سر بزم بر سر
مرد کز او که در کفایت کرد	صدا که تو صد بوی که در سر
سایه شش روی من فلک من بر	تخت و کمر و زین صبر و شکر
لکای اک کشتن بی مری طرک	بلند سا که از نو بختی بگر
نفس او که کل که کشته بر سر	بکارتی که اول بختی از سر
که در شش روی بختی من آید	کل من کل من آید از سر
او در سر بی تو از سر بکرو آید	که در سر بیک بی تو از سر
شمرک که در سر بکرو آید	شمن که در سر بکرو آید

بودی چون مرغ دو غنای نه کرمک
که کشتی که با سر سر

و نایکی عهد و پیمان را بر سر
چنان که هر دو کی گشتن بیکش

حسرت و این گنجی بی بری می چو بی
 شکل کایه بسی باطلی و بی چو بی
 جان و آن کون موصاف اهل بی
 موهب بخل و آن من دم ز بگری می
 غرضش مری و دانی او بی
 کزین بختی زنی امانی کوی باغی
 سوزش شبیه آفرودی ارمی
 دل سوزان کوی شبیه کبا اکر بی
 کلک شمع بی کسانا اهل کز کوی
 لک زانها کوی شخص کبی و بی

مدرسه حیات نبات المونی

دعای عالم بھر رقیبوں کو فتح دے
میرزاں عالمیت میں اس کی عمارت
خلع و شکوہ میں ہی نور و دل

نہیں ہے نہ میں نہ کوئی کسی میں مانوں	ہو اس کو حق کو کب تک رہا ہوں
اور ہے اس کو کہہ دو اور میں لعل	ملا ہے مجھے دم اور دل کو جو ہے
سوار اس کو کہہ دو اس کو کہہ دو	و ظالم کو کہہ دو ظالم کو کہہ دو
کمانی نہ کہہ دو اس کو کہہ دو	اس کو کہہ دو اس کو کہہ دو
نہیں ہے نہ میں نہ کوئی کسی میں مانوں	ہو اس کو حق کو کب تک رہا ہوں

ایک نہیں کوئی کسی میں مانوں
 ملا ہے مجھے دم اور دل کو جو ہے

ملک کی باز رکھتی ہے وہ کی جانی سی	کوئی نہیں سنی کسی میں مانوں
بدر بقیہ ہی ہے یہ سب نام نہ نام	تو دل کو کہہ دو اس کو کہہ دو
پیش نام ہر کا جو ہر کا ہے	تو دوری جانی میں کہا دوری جانی
وہ کام دل جو ہر نام نہ نام	یہی ہی کام نہ نام نہ نام
خان وہ ساری کوئی کہہ دو	اور نہ کہہ دو اس کو کہہ دو
سزا اور اس کو کہہ دو	بھتہ ہو کو کہہ دو
بہن ہی جانی کو کہہ دو	سو نہ کہہ دو اس کو کہہ دو
نہیں ہے نہ میں نہ کوئی کسی میں مانوں	ہو اس کو حق کو کب تک رہا ہوں

سہم جس کا یہ اما حبیب بنیاد
ابا ہی جی اوسے عزت پوری ملانی سی

بھہ بنی گھنٹی ہی م کج عہد ہی بدولت

لکھنؤ ان پخت جان دو کو لکھنؤ سی

ماہک جس شخص ہی ہوسہ کاروان ملی

کے سنگان راہ عدم گاتان ملی

نوسیم ہی کلبس جہن دو درویشان ملی

دھی کو اپنی بار کا کراستان بیٹے

مقدم اگر سہلے نوسہ شورو فغان ملی

جس دن سی نو صدی ہی گئی اسی ہاک

کجہ نسل سی جی رہی نہیں کر لی زبان ملی

میر کھنول می بخدا کجہی بد

مارو خد لکی دھن ہی ہون سخت پھرار

دوان اچلو سناپ جی وہ جان ملی

تو طوب کہ ہنر نہ جہان کو جاز ملی

کرنہ درک ہی وہ ہر داستان ملی

وہ بیان نام کو بھی جس گاتان ملی

اوس کے ملک ہی اوس ہوا سی جی

ماہ بھی ملی تو ہستہ شمس زبان ملی

میں ان کو جلا کی خاک

غمخوار لاسکی سب بھی نام گسان ملی

ایسی مرض عم کی جھفت نہ جہا ج

اچھی نص حکم کو ابو داستان ملی

مونی جلا دور دشمن عالی ہی وہ ہر

میں میں حکم ہی ای باستان ملی

جی جہ جہ کہ نہ ہر روز راکبار

به بچی نه موسکی نر
 اکبدم نفس من رخت از قنای بی

دو شکری زنی به کاشان بی	دو موند چون ساع و لگو کدر ارب کھان بی
دو شکری جانم زدی جدا بکھان بی	جانی دزدن کیمونک و عدده غردا به مار کو
بغض می کرد و بسکی کلین مکان بی	کمرنگو دمن اوسکی شیدان ماز بی
و عرکی می کل تا بسکی من و به کمان بی	کوی ساه و در جورا من علتای ای بی
بسی که که غیری به جسم تم من بی	نهای می من به که به می مکر مای اس بی
اکمین ملاکی جوبه کھا اوسکی بی	بر کبا کھون که انباشت مونه بیکی ره کبا

ای راه رود و خرد دهنی جرات بی
 صرت زدن کا نگو صان کاروان بی

به عر بر شک اپنی و شک عر بر ایدی	و به نر می نه کھنی کشی کردن نظر اوی
خوابده جسی دیک کی فزاید اوی	اوس اس که بی نه بی سی نه کیمونک و در اوی
کمون مونه من عر اوسکی بانی نه بھر اوی	رضد کی تب و جوضعتی نظر اوی
جوبه یاسی که مار بی به اید به اوی	برین تهری مار که سده سمیر اوی
دل بانون من لینی کام عر کونر اوی	سوزش کی عر اوسکی من اعلای بی

کمر بستہ ہو کر بیٹھ کر
 سر پہ باندھ کر پیچھا کر
 کمر بستہ ہو کر بیٹھ کر
 سر پہ باندھ کر پیچھا کر
 کمر بستہ ہو کر بیٹھ کر
 سر پہ باندھ کر پیچھا کر
 کمر بستہ ہو کر بیٹھ کر
 سر پہ باندھ کر پیچھا کر

کمر بستہ ہو کر بیٹھ کر
 سر پہ باندھ کر پیچھا کر
 کمر بستہ ہو کر بیٹھ کر
 سر پہ باندھ کر پیچھا کر
 کمر بستہ ہو کر بیٹھ کر
 سر پہ باندھ کر پیچھا کر
 کمر بستہ ہو کر بیٹھ کر
 سر پہ باندھ کر پیچھا کر

جرات غزل ایک درد کی بڑھ اور کس کی
 انداز سخن کا جان جلوہ نظر اویس

اس پروردہ سہی کی کوئی کھنکھل برادری
 چنگیزی کی کمر بستہ ہو کر اویس
 سبک دہی کی کوئی کمر بستہ ہو کر اویس
 کمر بستہ ہو کر بیٹھ کر اویس

جو خواب میں ہی ایسی نو بہار کی اویس
 تو ایسی ہی شمع کی شمع نظر اویس
 خطر کو خطر ہی صاف نہ کر دے اویس
 لازم ہی کہ ہر شام کی افراسیاب اویس

چو که می دانی چو می نویسی بر یک
 چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی
 چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی
 چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی
 چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی
 چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی
 چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی
 چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی

چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی
 چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی
 چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی
 چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی
 چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی
 چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی
 چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی
 چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی

از یک کلمه ای است بنویس بر یک

سجده کن بر او سجده کن بر او

و یک کلمه ای است بنویس بر یک
 چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی
 چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی
 چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی

کم بحث بر کلامی نظرو نمی میانی
 چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی
 چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی
 چو که می نویسی بر یک چو که می نویسی

[illegible]

مسواری کا یہ جو بہت ستر کی طرح لگی گئی ہے

پہلی ایسی کمون کی بنیاد پڑی۔

برجیان و زمین و دریا و کوه و جنگل و بیابان و

باب سوم در بیان بی بی منیر کی بیاضی

وہ کیا اثر میرے دل پر کیا عطا کرے گا

مطرب کی کامیابی کا بیکر نماز اللہ ہی

لکھنؤ کی کھوکھلی مغز نہیں رہا کی تھی

شہزادہ گلشن کی کنجشابی

SECRET

...

بسم الله الرحمن الرحيم

ہائے دل نہاؤں کبھی کبھی ہنسک

پروف کنگلے سناہن انصاری

مہم گزری عباسی ہی بہت اٹکا سہی

وہابی دقت مائعی حرکتی درین

کتاب فی الفقه من الکفره

1910-1911

کتابخانه عمومی

عالمی زمین فخر نظر ابی علی تالیف

مرآت الیوم فی فہم سن کی روشنی میں

عزیز من این خط را بخوان و بدان که

طریقہ نفعی کو ازلی بر روی اجراء و پیش
بینی کسی تہیہ و تدبیر و مصلحت کا بیان نہیں

مہر دی کو جس میں بنی اندک کہ
 کہوں لاچار باغبان تری کہ چو تری
 سدا نشی و نشو و نما کی دولت کن
 ہوں نہ کہ نہ کہ نہ کہ نہ کہ
 ہوئی ہر ایسی ملک کی چو تری
 نود و چادو کری مہر دکن کہ
 کہا نہیں چو تری مہر دکن کہ
 دکن کی کیا ہو کہ نہ کہ نہ کہ

ہوا دی کو جس میں بنی اندک کہ
 مہر دی کو جس میں بنی اندک کہ
 ہوں نہ کہ نہ کہ نہ کہ نہ کہ
 ہوئی ہر ایسی ملک کی چو تری
 نود و چادو کری مہر دکن کہ
 کہا نہیں چو تری مہر دکن کہ
 دکن کی کیا ہو کہ نہ کہ نہ کہ

کہیں میں چو تری مہر دکن کہ

کہیں میں چو تری مہر دکن کہ

کہیں میں چو تری مہر دکن کہ
 کہیں میں چو تری مہر دکن کہ
 کہیں میں چو تری مہر دکن کہ
 کہیں میں چو تری مہر دکن کہ
 کہیں میں چو تری مہر دکن کہ

کہیں میں چو تری مہر دکن کہ
 کہیں میں چو تری مہر دکن کہ
 کہیں میں چو تری مہر دکن کہ
 کہیں میں چو تری مہر دکن کہ
 کہیں میں چو تری مہر دکن کہ

خود رنجی نو گاه آن مبرور و خوار
که بن بر سر سیم و سبب است م
که می معنی بر سر سیم و سبب است م
است که می معنی بر سر سیم و سبب است م

که می معنی بر سر سیم و سبب است م
که می معنی بر سر سیم و سبب است م
که می معنی بر سر سیم و سبب است م
که می معنی بر سر سیم و سبب است م

که می معنی بر سر سیم و سبب است م
که می معنی بر سر سیم و سبب است م

که می معنی بر سر سیم و سبب است م
که می معنی بر سر سیم و سبب است م
که می معنی بر سر سیم و سبب است م
که می معنی بر سر سیم و سبب است م
که می معنی بر سر سیم و سبب است م
که می معنی بر سر سیم و سبب است م
که می معنی بر سر سیم و سبب است م
که می معنی بر سر سیم و سبب است م
که می معنی بر سر سیم و سبب است م
که می معنی بر سر سیم و سبب است م

که می معنی بر سر سیم و سبب است م
که می معنی بر سر سیم و سبب است م
که می معنی بر سر سیم و سبب است م
که می معنی بر سر سیم و سبب است م
که می معنی بر سر سیم و سبب است م
که می معنی بر سر سیم و سبب است م
که می معنی بر سر سیم و سبب است م
که می معنی بر سر سیم و سبب است م
که می معنی بر سر سیم و سبب است م
که می معنی بر سر سیم و سبب است م

نبردگی او مسودین کسی نویسی او | در بروی ز کجایون خوب است

جوانی کی کین پیش و کس آیدن
کیا حال کیا کسینی کجایات

ای طلب کسکه غذا خور کتاف نرکی	هی به دل چار چشم نیم خور است نرکی
سار کن بر دین کسکه نرکی در	هر باب بحر بر جاده کتاف نرکی
نوبت کسکه نرکی نرکی نرکی	نوبت کسکه نرکی نرکی نرکی
سار کن نرکی نرکی نرکی	سار کن نرکی نرکی نرکی
نوبت کسکه نرکی نرکی	نوبت کسکه نرکی نرکی
نقش کسکه نرکی نرکی	نقش کسکه نرکی نرکی

کسکه نرکی نرکی نرکی

کسکه نرکی نرکی نرکی

سار کن نرکی نرکی نرکی	سار کن نرکی نرکی نرکی
نوبت کسکه نرکی نرکی	نوبت کسکه نرکی نرکی
سار کن نرکی نرکی نرکی	سار کن نرکی نرکی نرکی
نوبت کسکه نرکی نرکی	نوبت کسکه نرکی نرکی

حکیم بنام نوری بابی می کباب نوری
 حکیم بنام نوری بابی می کباب نوری

ایک کاغذ خزانگی سہاگہ مذکور علی

مجلس کا سچا ہی عزت بیجا عزیزان ہونین
دیکھ کر اداس شمع شمع کی قسم برباد کنی

مکی لڑائی ہی ہستی کی نام جانی لکی
 نہ کہ بس نام اپنی بھلائی لکی
 نہ کہ پیشہ کرتی ہو دوزخی لکی
 نہ کہ کرسی اور سی ہلو سرائی لکی
 نہ کہیں نام دیدم کرسی علی جانی لکی
 نہ کہی نام فتنہ فریاد سرائی لکی
 نہ جانی پستی محی آپ کسرائی لکی
 نہ ہیں زبرد و کج کج سمجھائی لکی
 نہ زنت اور کج ہم زلیلی ترائی لکی
 نہ زرا از نظر و کی مل جاتی صحرای لکی
 نام دکھلا دور سی نہ ہو تھو کالی لکی

[illegible]

Richardson

بسم الله الرحمن الرحيم

ایک روایت ہے کہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام نے

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

١٠٤

عاشق و محبوس است ای اوستی که شها

ایں کتاب میں حال دل نامہ نودہ ایسا ہے

جونی واصل کی رات

اولاد خرد و سادات

پیشتر و پس از آن

الشيخ كاعمران طراوسى
 زاده ۱۲۸۵ هـ

١٠٠

Journal of Management Studies, 19(6), 701-718.

الکتاب فی الرد علی من یزعم ان الله یجبر علی ما یشاء

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

100

یہودی جس نے یہ عہد سوار کیا

کتابخانه عمومی

میں نے ساری سلف و شرم کی نظریں

سینہ میں قحط کوئی مٹی لپٹتی بھی ہے

الحمد لله الذي جعلنا من عباده

بسمی کبریٰ

بزرگوار! سید محمد حسن علی علی بابا

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم

ایک عالمی بن بیان کہ کسی فریبی ہو کہ
کہا خبر سے دل اکا نہیں دنیا ہی
کہ وہی کوئی برکات نہیں دنیا ہی

مختصر فقہین فی بیان مالہ جرات

بہارِ دکنی ہی و دولت نہیں بنیابی

[illegible]

شیخ ابوالحسن بن علی بن ابی طالب

الحمد للہ سبحانک اے خداوند کائنات
 اوستی و تقدیر و کبریا کی قربت میں
 میں کہا جی سہ کی برکت میں ہوں
 ہر لمحہ میں اپنے کسب و کسب میں
 فخر و ادھر کہ انہی اسرار
 وہ کی دل میں کہا بس تو ہوں
 کہیں سے پہلے پہلے میں تری
 ہم پر ہر لمحہ میں ہر لمحہ میں
 شہ و ہر لمحہ میں ہر لمحہ میں
 ہمیں ہر لمحہ میں ہر لمحہ میں

والتقوى من الله عز وجل

نور علی ابن بیہوش ہوا جس پر کسی نے

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

سید علی بن ابی طالب

[illegible]

درین شهر منور و روشن که در این شهر
درین شهر منور و روشن که در این شهر

درین شهر منور و روشن که در این شهر
درین شهر منور و روشن که در این شهر

درین شهر منور و روشن که در این شهر
درین شهر منور و روشن که در این شهر

درین شهر منور و روشن که در این شهر
درین شهر منور و روشن که در این شهر

درین شهر منور و روشن که در این شهر
درین شهر منور و روشن که در این شهر

درین شهر منور و روشن که در این شهر
درین شهر منور و روشن که در این شهر

درین شهر منور و روشن که در این شهر
درین شهر منور و روشن که در این شهر

درین شهر منور و روشن که در این شهر
درین شهر منور و روشن که در این شهر

~~CONFIDENTIAL~~

بسم الله الرحمن الرحيم

نسخہ کو بہت محنت سے دیکھ کر اس کو مستحق قرار دیا گیا۔

110

Handwritten text in two columns, likely a manuscript or ledger, with some text obscured by a vertical line.

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

و در این کتاب که در این کتاب است

تکلیف که شیخ محمد بن علی شافعی در این کتاب بیان کرده است

کتاب فی تفسیر القرآن مجلد اول

تو کی کہن کا صفحہ ہرگز نہ دیکھتا ہوں

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

ماڻا نگر دین اوسن پادشاه کي
 عسکر کي گهائي دو نو پند دل چنل پيا
 دل دستان کي کي کي کي کي
 چي چي چي چي چي چي چي
 اسلام کي کي کي کي کي کي
 مڻي مڻي مڻي مڻي مڻي مڻي
 دوشمبا پون اوسي نو پندامي موشني خطا
 کي کي کي کي کي کي کي کي

اسلام کي کي کي کي کي کي
 چي چي چي چي چي چي چي
 اسلام کي کي کي کي کي کي
 مڻي مڻي مڻي مڻي مڻي مڻي
 دوشمبا پون اوسي نو پندامي موشني خطا
 کي کي کي کي کي کي کي کي

اسلام کي کي کي کي کي کي کي کي

دکھين پير مضمون پيدا کي کي کي کي کي کي

دین کي کي کي کي کي کي کي کي
 ستر لندو هر جيب يا وائي کي کي کي
 نيرم کي کي کي کي کي کي کي کي
 عشق کي کي کي کي کي کي کي کي
 مڻي مڻي مڻي مڻي مڻي مڻي

کائنات دوزاد کي کي کي کي کي کي
 پير مضمون پيدا کي کي کي کي کي کي
 کي کي کي کي کي کي کي کي کي
 کي کي کي کي کي کي کي کي کي
 کي کي کي کي کي کي کي کي کي

11/11/11

مذہب کی ہفت عبادتیں

[Illegible signature]



١٠

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰

۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰

۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰

۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰

روز

بسیار از این روز و شب و روز و شب
شاید از این روز و شب و روز و شب
نرسد به یکجا می بیند یک مشت بند
بر سر سبیل سی و سه و سه و سه
بسیار از این روز و شب و روز و شب
کدامت از این روز و شب و روز و شب

بسیار از این روز و شب و روز و شب
بسیار از این روز و شب و روز و شب
نرسد به یکجا می بیند یک مشت بند
بر سر سبیل سی و سه و سه و سه
بسیار از این روز و شب و روز و شب
کدامت از این روز و شب و روز و شب

صبح او شده که کو بی دو نو بهی جرات له

چون می رسد بهی جرات له

از آن روز که کو بی دو نو بهی جرات له
او او سی و سه و سه و سه و سه
جست و جست از عالم ایستاده عالم
میاف او سی و سه و سه و سه و سه
کدامت از این روز و شب و روز و شب
نرسد به یکجا می بیند یک مشت بند

از آن روز که کو بی دو نو بهی جرات له
او او سی و سه و سه و سه و سه
جست و جست از عالم ایستاده عالم
میاف او سی و سه و سه و سه و سه
کدامت از این روز و شب و روز و شب
نرسد به یکجا می بیند یک مشت بند

<p>۱۰۰</p> <p>۱۰۱</p>	<p>۱۰۲</p> <p>۱۰۳</p>
-----------------------	-----------------------

در این کتاب که در این کتاب است
در این کتاب که در این کتاب است

<p>۱۰۴</p> <p>۱۰۵</p> <p>۱۰۶</p> <p>۱۰۷</p> <p>۱۰۸</p> <p>۱۰۹</p> <p>۱۱۰</p> <p>۱۱۱</p> <p>۱۱۲</p> <p>۱۱۳</p> <p>۱۱۴</p> <p>۱۱۵</p>	<p>۱۱۶</p> <p>۱۱۷</p> <p>۱۱۸</p> <p>۱۱۹</p> <p>۱۲۰</p> <p>۱۲۱</p> <p>۱۲۲</p> <p>۱۲۳</p> <p>۱۲۴</p> <p>۱۲۵</p> <p>۱۲۶</p> <p>۱۲۷</p>
---	---

۱۱۴

بهر کوه و دشت و دین و دهر

بهر کوه و دشت و دین و دهر

بهر کوه و دشت و دین و دهر

بهر کوه و دشت و دین و دهر

بهر کوه و دشت و دین و دهر

بهر کوه و دشت و دین و دهر

بهر کوه و دشت و دین و دهر

بهر کوه و دشت و دین و دهر

بهر کوه و دشت و دین و دهر

بهر کوه و دشت و دین و دهر

بهر کوه و دشت و دین و دهر

بهر کوه و دشت و دین و دهر

بهر کوه و دشت و دین و دهر

بهر کوه و دشت و دین و دهر

بهر کوه و دشت و دین و دهر

بهر کوه و دشت و دین و دهر

بهر کوه و دشت و دین و دهر

بهر کوه و دشت و دین و دهر

بهر کوه و دشت و دین و دهر

بهر کوه و دشت و دین و دهر

بهر کوه و دشت و دین و دهر

بهر کوه و دشت و دین و دهر

بهر کوه و دشت و دین و دهر

بهر کوه و دشت و دین و دهر

بهر کوه و دشت و دین و دهر

بهر کوه و دشت و دین و دهر

عبدالحق خان صاحب

دوستوں! غلط فہمی یا شرعی مشق کی عیوب

برای کسی که در این دنیا...

ہم نے یہی سچا ہونا چاہا کہ جو ہرگز نہ ہو

پیشانی کا پتہ: مولانا ابوالحسن علی Nadwi

ہم کو حسین بن علیؑ کے جور کو ان کے ظلم کا ہم طوطا

ماہنامہ بین الاقوامی اسلامی مہاجرین

سمجھو ان ترغیص سلطان لاشیٰ مری جی کی

فکر معاد کو بھی کام کسی بلاشک ہے

جنگی می پس جانی خون دلگی پر کعبه نشی

کمبری تمام شرف و رموی پس پاسی

غش سی زمافت آئی کیا بدنی کلا پستی

مغربی مشرقی ملک اور آپ ہی یار باغی

مالک دلی خراسانی سی اہ جگر خراسانی سی

جرات اب اپنی مار کا وصل ہی ہون محال

جون کسی در ذکی دوا نملتی ہیں ملاک سی

سہری ہن منہ راجی ماری کھڑی کھڑی

کتابخانه ملی و موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

پہلے طلبہ کے دین تو یہی لکھتی ہیں مری

چهارم: نخبه‌ای هم می‌تواند به نام کمال‌الکمالین

ولے کہ یہ سہو کی جو چرخی لکھ چلا

رہی دیکھیں کہ جس نے یہ بھی لکھا

ہوجا ہادی پاس فوساری کھڑی کھڑی

کونہی بن اسبے بن ہمارے کھڑے کھڑے

مونی بروت جگو تمہاری کہری کہری

خوب اینی کبر من آب سدا ری کبری کبری

کمالی گز کیا و و اساری گزری گزری

لو ماریجی جی بی بی سٹاری جی بی بی ہری

پنهانی رفت چون جوانان باغ او
 جارا ندری مرخص کاکیا بنوکه اوسکی بس
 کل جکی بکند آسماج اوسکی نیرم سبی
 تنگ مشی بنای که پهلوی می داوون بر
 کوی جکبه نو ایهی مقرر کرد که جان

ترک غلبت بودم بن ایستادی
 غمخوار اب بری بن پهلوی گهزی کبی
 مایوس هم بر ای گنجهی گنجهی
 هم دل قمار عشق بن ایستادی گنجهی
 لک باغین هم کل ای غمخوار کبی

حسن بن نیرم
 ده بی کیا خبر سری باری گهزی کبی

بجای طعن جو ایر بهار بر آرس
 بهار آس به میاوی را نه کینا
 کبری جو قتل مجی اوس سی بهر دست می
 چو ایون جکی ای بن هزار جیف و خنوع
 عجیب بی می که پنجه دو بن خانی
 کلیمنی اوسکی جوین کل کن نومه فنا
 دکباری شکل که دیوار دور سی میرانیا
 جو دیگی کل کو نیری بن تیرا چه برانا

بهر چشم ده می کرد با کو دما بر سر
 اگر چه منی نفیس مکن هزار جوداری
 که محکوماری نو اوس بر کد ار بهاری
 کیسوز لانت چه اگر هزار بر مار
 جوش جوش و پیر و نکی مار بر مار
 بر آن گهر سری شت غبار بر مار
 کسان فلک کوی نیری قرار جوداری
 نو انکس ایسی رو بن نوک قمار جوداری

مست

جنگل کی طرح اور یہاں جو کہ پہلے وہاں کے رہنے والے تھے

کہ تیری ہی کوئی عین کار برائی

کتابوں میں ان کی ملک ملک جڑیں اسی ہوتے

کیا ہی ملک پر اضطراب برپا ہو

مسببیم ذرتی راجی اور تسمیہ مہم ورنی ہی

کرم کو عاتی و یکہ نقندی سانس عم ہرنی ری

ایک نانا وہی تھا جو ہم بہت کم مری رہی

خاک تھی ہم عن نہیں اور تم قدم دسری ری

درد و کشتن در رات دلکی دو مری رمی

مان کمر فی صہ سی سوہو یا سمان ڈرتی رہی

میں نے اپنے دل سے اس کی دعا کی ہے کہ وہ جلد ہی صحت یاب ہو جائے۔

میں نے کہا کہ تم فرستیں کیا کرتی ہو

جن بدلتا کی تباہی مایہ نوبت کفر ہوتی ہے

سیدنا ابو موسیٰ بن جعفر بن ابی حمزہ

دہم من الہی فی عالمی اہوی صفتہ نشان

وہ کہتا ہے کہ ہائپر ہی ج فرسٹ کی ما

دکن کی پہلی مسرت سی عورت دکن کی عادی و مسل بار

بہم دومی کہری کہ کہا کہ ہمیشہ جان کمرنی رہی

سو چار پرلے اور سو سہا گرہ کی ماہی مانی

کلمستان بن خیری کو باکہ کلندر بہا لپی می

اکسی کہہ رہی تو ہر جان ہی کہہ رہی دلی

اسلامی مسیحی کی تم کو یہ کہ نفس فانی ہے

تہذیبی و علمی کل من من نوٹس بن م

کتاب المیزان فی تفسیر القرآن

کجا که شکسته و زخمی و زخمی و زخمی

کجا که زخمی و زخمی و زخمی و زخمی

چمن زین کوی به سر و خلیان با آنکس

نظر آید می جگر با شکر شکسته

چنین چرخ کی این داسه ستا با کی زلفت

پرتی این سینه زنده به برادرش غم می

کجا که شکسته و زخمی و زخمی و زخمی

کجا که زخمی و زخمی و زخمی و زخمی

کجا که زخمی و زخمی و زخمی و زخمی

کجا که زخمی و زخمی و زخمی و زخمی

کجا که زخمی و زخمی و زخمی و زخمی

کجا که زخمی و زخمی و زخمی و زخمی

غزل بهر دلی که در اندیشه

که طرز گفتار و نغمه می

کیا کجا بخار چکه هم و مان نکال است

بین خفت دل شمره بر کلاه بکین سکا پهل

و عده به رات از کی جگر و دوی دوی

بهر جاکي جو بنایا و سکر نو کما بکین هم

کتنی این ادسکا کو به می رشک باغ خست

سودک سی و حاصل هر یکو سرخ روی

چرخش زمره بر و جوار کلا بهر نکی

که جاک اینا سلیه کوی دال

خس غل بن که شنی بهر دال

کجا کجا الم او شیدا کجا کجا

کس مال سی کجا بنی کس مال

سوی بهی خوب وانی و کجا

کجا بنی شمره بن و سکی

پوسی کالب شکسته کجا

اسی نعل سر جھکائی تم کو زندہ لے آئے	نعل دران نہیں کیا بسہ کدوئی
ہو نہ آتے ہیں یہی ہم ایکی سن لے	نعل اور دہائی رہی دیکھ
سری ہنسی سے بھی دل میں خیال ہے	نعل کی انجی لاؤ جس سے نعل دہائی
کہہ دین کہا کہ نعل ہم اوسکو پالی ہے	نعل کی کھڑکی سے ہر کھڑکی

نعل کی ہر پائی دو بار شخص جرات
اسی نعل محبت روز وصال ہے

نوشہ ہر جن مری میری نعلنی لگی	نوشہ کی جن ہو شمع اور چراغ نعلنی لگی
کہ باون خشک زہن بر میری پٹنی لگی	نوشہ کی پٹنی لوشہ کہ جلا ہونہی کہ لگی
ہیہ کیا ہی طرف کلی جگہ نم بدلی لگی	نوشہ کی پٹنی لوشہ کہ جلا ہونہی کہ لگی
اور ہر لودہ ہر مری آتی جی لوک ٹپنی لگی	نوشہ کی پٹنی لوشہ کہ جلا ہونہی کہ لگی

پہلے

آن تیرگی در سینه است
چرخ دین در یک کمر چرخد
دلی در شهادت است
مهر بون بخت در دلی
شوقی نو فضا رو
بچون کجا در آب کجود شوق
دلی نیست که دلی حسرت
دل بر جنت زن بر ابرو بسته

کبریا بی نظیر
کجا بی نظیر
نوح کی کجا
منو کشتن سحر مذکب
براهه بین و کلام
هم قندی در محبت
کچون نه بر زبان بی شکب

نموده در کسوت مهر جرات

جکی تلوار معقرب علی

کچون کئی نمی هم بر ز عید کمر اوس بدلی
زور هوا تا خون کمر بن اس بی دو چارگی
است پیش عشق کی نری بی اوس کی بی شکل
بالهی بام بر او کجا کجود سنکدل
ولم ری اشته کسبان اهل دوا دری کز سخن

روی جو سو باهول چراست
جاکلی تا کان نکری پی اوس کی
حوت می و کسلای دی و کپی کس تا
ویدی تو پیراکی عجب شست
صدقی اس رضا کثران اس کشتای

دکن میں ایک اور صاحب نام مرزا علی گڑھی
یاد میں لکھی گئی ہے علی گڑھی مرزا علی گڑھی
ہیں وہ مرزا خان خیر نسوہیسم در مارا کی
کنج ہزار سید پٹی ہی کندی مار کی
پہلی روزن کر تو سندان دبدہ ہداری

ایک نخل ہر سخن کو مائیں جرات اور ہڑت
سب سے شوقی اہل معنی بھان غیر شکاری

روئی بیا کسایم کلی لک لک درد دیوار کی
مگر کسایس دوجو ایک دل برد و پھر مار کی
مگر کس فاطمہ بن ہین اپنی کسی مکاری
ہیں خریدار تحیر کو سب بازار کے
بات ہیں دیکھنی تو می ہر صدنی اس کی
وہو کی سسی جو ہین مجھ نشہ دیدار کی
لوگ ائی جانی ہین کہ ہین تیری سمار کی
می دو یکتا کی زمانہ صدنی اپنی یار کی

دل جي ڪا ڪي به ڪنهن ڪا به ڪنهن
ڪوئي به ڪوئي به ڪوئي به ڪوئي به
ڪوئي به ڪوئي به ڪوئي به ڪوئي به

ڪوئي به ڪوئي به ڪوئي به ڪوئي به
ڪوئي به ڪوئي به ڪوئي به ڪوئي به
ڪوئي به ڪوئي به ڪوئي به ڪوئي به

ڪوئي به ڪوئي به ڪوئي به ڪوئي به
ڪوئي به ڪوئي به ڪوئي به ڪوئي به
ڪوئي به ڪوئي به ڪوئي به ڪوئي به

نهن ڪر شربت بهار جي تاب نوني
باد به تملور جي سهر شربت نهائي
اب غم منشي ڪلهي امير اڪيون ڪهائي
دشمن خراب دفر اهل سهر جي شون ڪهائي
تو به ڪوئي ڪي ڪوئي به ڪوئي به ڪوئي به
جي دلاش نه ديدار تو ڪجهه ڪهائي ڪهائي
سنگري هو ڪوئي به ڪوئي به ڪوئي به ڪوئي به
جاه کا نام نه ڪوئي به ڪوئي به ڪوئي به ڪوئي به

ڪوئي به ڪوئي به ڪوئي به ڪوئي به
ڪوئي به ڪوئي به ڪوئي به ڪوئي به
ڪوئي به ڪوئي به ڪوئي به ڪوئي به
ڪوئي به ڪوئي به ڪوئي به ڪوئي به
ڪوئي به ڪوئي به ڪوئي به ڪوئي به
ڪوئي به ڪوئي به ڪوئي به ڪوئي به
ڪوئي به ڪوئي به ڪوئي به ڪوئي به

ڪوئي به ڪوئي به ڪوئي به ڪوئي به
ڪوئي به ڪوئي به ڪوئي به ڪوئي به
ڪوئي به ڪوئي به ڪوئي به ڪوئي به

تصور من و من کی فکر کی اور کی
 تیرے غم کو نہ مانا نہ جانا نہ بھلا نہ بھلا
 ہر ایک کا دل میں لکھا ہے تیرا نام
 تیرا نام ہے ہر ایک کے دل میں
 یہ کہیں نہ آسودہ رہی کی دیکھ کر
 کہ اس میں ہر ایک کی دیکھ کر

تیرے غم کو نہ مانا نہ جانا نہ بھلا نہ بھلا
 تیرے غم کو نہ مانا نہ جانا نہ بھلا نہ بھلا
 تیرے غم کو نہ مانا نہ جانا نہ بھلا نہ بھلا
 تیرے غم کو نہ مانا نہ جانا نہ بھلا نہ بھلا
 تیرے غم کو نہ مانا نہ جانا نہ بھلا نہ بھلا
 تیرے غم کو نہ مانا نہ جانا نہ بھلا نہ بھلا

محبت کا لکھا ہے ہر ایک کی دیکھ کر
 کہ جو محبت کی دیکھ کر

بی جلا کر تیرے ہی صدف میں تیرا نام لکھا ہے
 ہر ایک کے دل میں لکھا ہے تیرا نام
 ہر ایک کے دل میں لکھا ہے تیرا نام
 ہر ایک کے دل میں لکھا ہے تیرا نام
 ہر ایک کے دل میں لکھا ہے تیرا نام
 ہر ایک کے دل میں لکھا ہے تیرا نام

اس میں کوئی سوچا ہے ہر ایک کی دیکھ کر
 ہر ایک کے دل میں لکھا ہے تیرا نام
 ہر ایک کے دل میں لکھا ہے تیرا نام
 ہر ایک کے دل میں لکھا ہے تیرا نام
 ہر ایک کے دل میں لکھا ہے تیرا نام
 ہر ایک کے دل میں لکھا ہے تیرا نام

<p> اوڙس سوڦاسي جي نم به داري چڪي ڪر ڪا اٽڪن اڀي پٺڪوئي بهاري چاڪي چاڪي ڪا چاڪي م نوڀي ملاي چاڪي بهرهن اوڙسني ملاي چاڪي ماري چاڪي </p>	<p> ڪر ڪا اٽڪن اڀي پٺڪوئي بهاري چاڪي چاڪي ڪا چاڪي م نوڀي ملاي چاڪي بهرهن اوڙسني ملاي چاڪي ماري چاڪي </p>
---	--

ڪر ڪا اٽڪن اڀي پٺڪوئي بهاري چاڪي
 چاڪي ڪا چاڪي م نوڀي ملاي چاڪي

<p> ڪر ڪا اٽڪن اڀي پٺڪوئي بهاري چاڪي چاڪي ڪا چاڪي م نوڀي ملاي چاڪي بهرهن اوڙسني ملاي چاڪي ماري چاڪي </p>	<p> ڪر ڪا اٽڪن اڀي پٺڪوئي بهاري چاڪي چاڪي ڪا چاڪي م نوڀي ملاي چاڪي بهرهن اوڙسني ملاي چاڪي ماري چاڪي </p>
--	--

ڪر ڪا اٽڪن اڀي پٺڪوئي بهاري چاڪي
 چاڪي ڪا چاڪي م نوڀي ملاي چاڪي

سیتا بونیا می کیا نو باوہ ملکون بھی
 می شاکر کی رسم سبھا نہیں سانی دیکھا ہر
 سر کو ٹوڑا کر نہری درسی کسی دن مریوں
 لو سکر سرخشی تھی محسی ہر تھانام فریق
 اپنی دروغم بیان کرنا می اور سوز کے
 پار کا کوچہ پھوڑو لگا میں لگا فرماؤ دس
 بھیجا جا جو رو ادوار اپنی کو چھینی نہیں
 ہوسکتی جس پر کبہ توہین کردن ہستار
 اور تو سب کچھ بدلا با جہر میں اور سحر کا

خون ہر گاہ بہا ہوا ہوا
 روز شکر اور نہ سبک ہوا
 انہی میں نہ سبک ہوا ہوا
 اور توہنی دیکھا اب توہنی کو
 سنیہ اسنی غمزدہ نامی ہوا
 کس خوش انداز ہوا لکھ اور اس کو
 کس کا بید فخری و وہان ہوا
 بیکر تبار دی کنا می توہنی کا ہوا
 باد می عورت کس ایک عالم ہوا

جلانی بیدا کر ہم ہی جلانی کی
 نساں کلاہ جون ای تہی دوہنی
 سہی ہی سانبہ نہری کیا چارہ
 دل دجاں کہتی ہیں سبھا کردو شغی
 نہ تنہا جاتو ای شغی ہرگز

جلی کا توجہ ہر ہم ہی جلانی کے
 نی دلغ جکر ہم ہی جلانی کے
 ستم ہوا اگر ہم ہی جلانی کے
 کر ہی می اب ستم ہی جلانی کے
 ہمیں کچھ ستم ہی جلانی کے

نوحان سب سے بڑا ہی جہنم کے
 کھنڈروں کا سرگرم جہنم کے
 نوحان کا جہنم بڑا ہی جہنم کے
 نوحان کا جہنم بڑا ہی جہنم کے

دانشجویان و محققان

شہزادہ خاٹوسہی پر ہم بہی جلیں گے

۱۔ کجی ہستی نہ لکھی ای بار علی
 ۲۔ و ہر دو مہی نصدا کر کر کی نو سوار علی
 ۳۔ جو سحر ہووی تو لا زم می اوسی بار علی
 ۴۔ اور یون ہجر کی اس دلوں تار علی
 ۵۔ کہ بہر اون نو کلی ہری دو ولد ار علی
 ۶۔ گنہی بیسیل کی رخ گل سی جو سوار علی
 ۷۔ میر جو بہت کی لی آنگو اعتبار علی
 ۸۔ جیسی جاتی ہی ویسی می دو بار علی
 ۹۔ جسکی ہر شہر چین بھی ہر بار علی

[illegible]

بخت نیمی کو چین هم اوردن زانو
بون نهاده کسی که ناله می زند
کجا برون آمد و دیگر غمزه می زد
جان دهن بر شش اهل هم کسی
مست و کرم نری کو چین جو پایی
نجه سواره کسی سی نه دل از پناه
ایا سوار می باشد کسی
لنت کین نه نری بلای کسی

چون دانه
است که غمزه می زند
نگو سوار می باشد کسی
اه سوار می باشد کسی
ان کار می بینان خاک
کرد این چنین و کون
کسی و نیست کسی
ناله می زند کسی

را به نام
چون دانه می باشد کسی

مردم و بول نهاده کسی
بخت نکر نهاده کسی
کجا بخت می باشد کسی
بخت نکر نهاده کسی
چون دانه می باشد کسی

نفس می باشد کسی
کجا بخت می باشد کسی
بخت نکر نهاده کسی
چون دانه می باشد کسی
ناله می زند کسی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

تاریخ جهانگیری
تاریخ جهانگیری

طالع مدد کہیں تو اوسکی بیگم بیگم

نور و شہزادہ حرارت نورانی ہند کی
کمر و ہند کی شک و فہم نوری نہیں سہی

کمر پودین شک فین فیزی نین سی لکلی

[illegible]

کے لئے لکھو کہتی کہنا و بے

میں نکلتا ہی مجھ سے مل جاؤں

سید احمد علی شاہ صاحب

اپنی مصلحتیں سمجھو بلو اور بے

بہشتی ممالک کہیں کہہ دو ظالم

قانون کے چھوٹی جڑاں دکھائی دے گی۔

مجلس

اوس شکر کو عالمی سمجھاوے

پیشگیری از شیوع ویروس

مرحله در دیهیم سہی جرات

جیو ماہی مسمی اب تو بازار آئے

بہزدارم نمبری دین نیایا ہستی

ہو سکتی تھی احوال سنایا مہنی

السی خوشوارسی کیوں دلو لکھایا مہی

محرم احوال کی قدرت ہنر مار دوس

دیکھو اکیسی مہری سہریہ اوٹھایا مہری

ایک سو مرتبہ ایا لیکن

کبا کمری نو کہ تھی اہی سکھا یا مہی

و من توهم به کمبری ظلم و دس برجامی

فائده کيسه نه خوا اور بخور سوا هي	اب خبري مني هي سلسله شادي
مک و کمر زخم نيري دستلي اب الجا فر	خانان آبي کوماني جانا

کرويا و بده خوشباري ظاهر و لست
 زخم کوسينه کي هر خد چها با چني

فوکي جا باري کو چمن بر جانا مهي	کب اثر کرنا مهي ناصح نير سلسله شادي
يهان ملک اس دلکي بتاي ني اب سوا کيد	جو کوي دلي مهي سوکنا مهي کويو اکا مهي
بهر حکما مهي عمر کا پنهانا اب کبا و بر مهي	سافيا و بي بي جو کوي دلي مهي
پونماي مهي قوت کيمر اسوقت مهي	اوسکي کوي ملک نور اب مهي
جسطرح بن جاگي بيه هم سب بکار مهي	بن نيري اب الکی مهي انما کاش مهي
بسکه روزا هونين اوسکي مهي مین بي اختلا	دیکه کمر ننه مهي بار و انما بکلا مهي

رات دن جني به سري جرات اوسکي مهي
 شمع رو دي هون صدف دیکه سوادا مهي

نومي نمبر نهو چي اکبر جو يار دلي کي	خالت کونن کسي سبي اس مقرر دل کي
دل بي شکب چيد و دند خونايت	کس طور اوس سبي هوي صحت بر دل کي
باين به سري يار و رو ني و شمع کو تم	دسوز مهي اي ابک خلد مقرر دل کي

جہالت کربا نفسی کوئی چہار دہائی

لکھ دلی مقرر کیا کبھی	کھنکھ دلی مقرر کیا کبھی
جان بچہ چر شاد کیا کبھی	جان بچہ چر شاد کیا کبھی
اسی دلکا دبار کیا کبھی	اسی دلکا دبار کیا کبھی
ہی ایجان زار کیا کبھی	ہی ایجان زار کیا کبھی
خٹن کٹن ہزار کیا کبھی	خٹن کٹن ہزار کیا کبھی
گروش روز کار کیا کبھی	گروش روز کار کیا کبھی

نہیں ہونی کسی طرح حرام

وہی صحت برادر کہا کہی

سخت کبر انا مي جي ڪيا ڪجي
کڻي سرانا مي جي ڪيا ڪجي
ووهين رتا مي جي ڪيا ڪجي
ڪجهه نهين لاتا مي جي ڪيا ڪجي

درد و لکني ابيد سينه مندي کي اوه

دکبه کز ايرود هوا پښه مندي بلر

اندو کچه آب مچ پي پيو

شکل اپي خوش مني آبي اوسي

لک نهني لکنا مې جرات اپي نه

مړ زکني مندي سينه مندي کي اوه

کيا مې لروندي مې اوسه کي

ابله جنيده مني مې کچه کي

جوهن پنا مې مې لکني

چس مې کچه مني مې کچه کي

ميري خوني غني سه تد پير اور کي

عاشق کشي غني مې مې فاني دکونه کي

نصير نيري کمره و د ابيبار د پکشا

سپر د نهاد واکي براب سنگدل هوا

ابکل دبا مې سه جو موما مې نو فضا

جني کفکو نيري سه مې سني مې بار

کنا جو کچه مې آبي نه عاشق نه مې کچه

زخمير زلف مې زخمير اور کي

اوده زکني خوشي مې شخړه کي

بهراد پهره کچنه نصير اور کي

اسي اوه مې ماري سه مانه اور کي

اسي مې مې مې مې مې مې اور کي

اتي مې مې خوشي مې مې مې

سنا مې مې مې مې مې مې

مې مې مې مې مې مې مې مې

مې مې مې مې مې مې مې مې

شپ مجھ کمرنہ دل ہی بہ جدا داور کی
 مہری توخی بٹن او بہرہ سدا داور کی
 نہ ہی من ہی من عشق نی ادا داور کی
 کمرنہ جانکی تو کہنی نضار داور کی
 اوس بن ہی کس طرح ہی گردن باداور کی
 درناہون تو کرای نہ پنا داور کی
 مجھہ چٹ نہ خاک کچھو بر باداور کی
 بیا دنی تو صف کی صف آرا داور کی

کما دنی عین کسری فرما داور کی
 ہر وہ نہ لکھت ہر کس یا دنی نوکی
 ورنہ کسی شک ہی ہی شک داور کی
 بہن کر دیا کی شہر ہی ہی شہر
 کما دنی کما ہی ہی ہا ہی نو کما
 کما دنی دہ چکی ہی ہی شک اب
 کما دنی کما کما کما دنی کما
 کما دنی کما کما کما دنی کما

زور موج اشک سی زنجیر کے
 سورش دل مینی جب غم کے
 بہرہ کسی کی او ہی تانہر کے
 بات بٹنی ہی کوی نقد ہر کے
 گوہر جلدی مرید ہر کے
 لعل کل مجھہ واجب النعمہ کے

چشم بہرہ دل کی نئی تدبیر کے
 موکبا خط کاغذ انش زوہ
 کما کما کما کما کما کما
 کما کما کما کما کما کما
 کما کما کما کما کما کما
 کما کما کما کما کما کما

پہان لگ جی روشک ای بی غمی

اندو میں سے کچھ دلی کھر گیا

منہ بالہی دوہن چھوڑی چڑھا

دیکھ مہریت سبھی دھن بڑی

جی زہن میں نہ رہا جرات

جی زہن میں نہ رہا جرات

ایک غزل میں اور بھی کھر گیا

ہمدیوں کی اور بھی دوسری

نظر ہی طوطہ زرد پر چلا

غم کی حالت میں قدر نصیر کی

لی چلا دلی ای نیری انری کی

آبداری پر نری شمس کی

روکھی کہوں مٹی کی نقیر کی

ولم کی اندیشہ کی جب تاخیر کی

ہمرہ پھان تن سی جل بسی

اپنی ہن میں اب نہیں پہچانتا

بالو میں باتوں میں ایک عالم کا بھی

سچ بتا قاتل مہن فرمان نری

سیکھ کی نقیر مارا ایک مہن

دیکھتا جرات نہ نقیر او کی کاش

ہو کی شکل اس کی ہی نقیر کی

تلف کو میری پہا کی کھر لی انری

اپنی قسمت کی یہ ہم دلی کھر لی انری

اشک کھن چشم ہی دل اور مگر لی انری

کبا جی پس اپنی پھول دل و قطرہ شک

انہی دلی کی ای پسک لکھ نو تو پائی

ڪجهه ٻيلا مائه ڪيا وائسي ٺهري ٺهري	سارو آءُ ڪي ڪنهن ڪنهن
دو ٻين لکاري ڏوڏن ڏهري ٺهري	اڏي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي
مرد جي جان سلامت وڌا ڪري ٺهري	ڪنهن جي ڪنهن جي ڪنهن جي ڪنهن جي
طرفه نر جي ڪوئي وائسي ٺهري ٺهري	ڪنهن جي ڪنهن جي ڪنهن جي ڪنهن جي

ڪنهن جي ڪنهن جي ڪنهن جي ڪنهن جي

ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي

جڪو ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي	ڪنهن جي ڪنهن جي ڪنهن جي ڪنهن جي
ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي	ڪنهن جي ڪنهن جي ڪنهن جي ڪنهن جي
ڪنهن جي ڪنهن جي ڪنهن جي ڪنهن جي	ڪنهن جي ڪنهن جي ڪنهن جي ڪنهن جي
ڪنهن جي ڪنهن جي ڪنهن جي ڪنهن جي	ڪنهن جي ڪنهن جي ڪنهن جي ڪنهن جي
ڪنهن جي ڪنهن جي ڪنهن جي ڪنهن جي	ڪنهن جي ڪنهن جي ڪنهن جي ڪنهن جي
ڪنهن جي ڪنهن جي ڪنهن جي ڪنهن جي	ڪنهن جي ڪنهن جي ڪنهن جي ڪنهن جي
ڪنهن جي ڪنهن جي ڪنهن جي ڪنهن جي	ڪنهن جي ڪنهن جي ڪنهن جي ڪنهن جي
ڪنهن جي ڪنهن جي ڪنهن جي ڪنهن جي	ڪنهن جي ڪنهن جي ڪنهن جي ڪنهن جي

ڪنهن جي ڪنهن جي ڪنهن جي ڪنهن جي

ڪنهن جي ڪنهن جي ڪنهن جي ڪنهن جي

ڪنهن جي ڪنهن جي ڪنهن جي ڪنهن جي	ڪنهن جي ڪنهن جي ڪنهن جي ڪنهن جي
---------------------------------	---------------------------------

<p> صحنه ام هر دو در میان نهی تن بدین می در است برای که جگر بابت کاسه بهمی کیا میا کون نرفته کون دو ماه فلک می نوبه زمین می پیشیده نهرا درش مکمل کون می فقط دل تارا می مایل زمین می نزدی بات جوی سوکری کون می </p>	<p> پروا در محبت می جان می میدانی بنون شک می کها منی سوار احوال آنا اروی دل باتو سپیدی حکم عالم بترانجین اور ماه بن فری بگل خطر غم کتا می بس چاه آبی نیری کفش کاسنای بری ملک کونین وصف عشقین بر </p>
---	---

پنهان او در لاری بهم بوجه جرات
کر فارتش به نهرا دل کهن می

<p> سکرانا نهرا نیامد می بان کسانا نهرا قبلت پیه بهانا نهرا قیامت می نهرا لکانا نهرا قیامت می پیه دوانا نهرا قیامت می </p>	<p> پشتی نانا نهرا قیامت می سی الوده لب به ابقا غل کیا نهی کام می بجای شوق کک بلامن نوبول اوشتا جل پی شهر کون می دل بر با </p>
--	--

دانا جانا ترا قيامت جي	ڪوئي ڪونهي ڪوئي ڪونهي
منه دکهانا ترا قيامت جي	دکي جي دانا جي من جي
سراڻا ترا قيامت جي	نه ڪوئي ڪونهي ڪوئي ڪونهي
بيستمانا ترا قيامت جي	ڪوئي ڪونهي ڪوئي ڪونهي
پرتمانا ترا قيامت جي	ڪوئي ڪونهي ڪوئي ڪونهي
ماڙيانا ترا قيامت جي	ڪوئي ڪونهي ڪوئي ڪونهي
اور ڇانا ترا قيامت جي	ڪوئي ڪونهي ڪوئي ڪونهي
ڪر ڪر ڪر ڪر ڪر ڪر ڪر ڪر	ڪوئي ڪونهي ڪوئي ڪونهي
غل ڇانا ترا قيامت جي	ڪوئي ڪونهي ڪوئي ڪونهي
مللانا ترا قيامت جي	ڪوئي ڪونهي ڪوئي ڪونهي
منه لکانا ترا قيامت جي	ڪوئي ڪونهي ڪوئي ڪونهي

ڪير کي جرات سي دعهه فردا

پهره انا ترا قيامت جي

بارڪا استان بابا جي	زور دل بے مکان بابا جي
دور و غم جي ڪوئي ڪونهي	ڪيا ڪي ناناوان بابا جي

پسین زنی شکرانہ پاپا	ایسا سچ بنا میری دکھا
کچھ کیا یی نہاں پاپا	نہیں جی جی سوکھا
سنت کل شکرانہ پاپا	طاہر جان قضا ہی اس نن جن
توئی اب داں پاپا	سی دزنک پان نہیں درکار
واہ کیا سہان پاپا	حانہ دل میں جی غم انکار
محب جو نہ عارف سہان	جی سی مارا جی سرچ نیاہ
غیرت کلن پاپا	لو سکی کو پی میں جو کڑا نو مکان
رواہ وا کیا مکان پاپا	جستی دیکھا برا مزار کہا
کستی اولکان شان پاپا	رہ نور درہ فنا میں جو
ہنی دوکار دان پاپا	بوی کل کی طرح نہیں محسوس
مینی ایک قدر جوان پاپا	رنگ زما جی جب سہی جی کوی
نہ کوی مہربان پاپا	ہنی نو پچ نک نہ کوی شفیق

روہرو نہری ہو سکی جوت

جی ہر کب استی جان پاپا

کیا کلا کبھی خطیب اپنی

ہنشین ہو کئی رقب اپنی

پس من گویا بی غم است	پس من گویا بی غم است
باد غم می کوبد ای دو دل	باد غم می کوبد ای دو دل
کول در می آید بر سر ای شیخ	کول در می آید بر سر ای شیخ
پس من گویا بی غم است	پس من گویا بی غم است
پس من گویا بی غم است	پس من گویا بی غم است
پس من گویا بی غم است	پس من گویا بی غم است

پس من گویا بی غم است
پس من گویا بی غم است

پس من گویا بی غم است	پس من گویا بی غم است
پس من گویا بی غم است	پس من گویا بی غم است
پس من گویا بی غم است	پس من گویا بی غم است
پس من گویا بی غم است	پس من گویا بی غم است
پس من گویا بی غم است	پس من گویا بی غم است
پس من گویا بی غم است	پس من گویا بی غم است
پس من گویا بی غم است	پس من گویا بی غم است
پس من گویا بی غم است	پس من گویا بی غم است
پس من گویا بی غم است	پس من گویا بی غم است
پس من گویا بی غم است	پس من گویا بی غم است

کین

گفتند محراب خاکی نماند و بارها

[illegible]

لفظ حضرت ابی احرار بنی ہناوم کشی

ہر ایک اہل سخن اور سنی نہیں کہتا وہاں بھی

میں نے یہ کہتے ہیں کہ جو شخص اپنی
کسی طرح فائدہ مند ہو کر

لیا کہ جو ہم اس وقت کے ہیں ان کے لیے
 کہ وہ ہم ان کے لیے ہیں ان کے لیے

بیت اول در وصف حال و حال دل

بیت دوم در وصف حال و حال دل

بیت سوم در وصف حال و حال دل

بیت چهارم در وصف حال و حال دل

بیت پنجم در وصف حال و حال دل

بیت ششم در وصف حال و حال دل

بیت هفتم در وصف حال و حال دل

بیت هشتم در وصف حال و حال دل

بیت نهم در وصف حال و حال دل

بیت دهم در وصف حال و حال دل

بیت یازدهم در وصف حال و حال دل

بیت بیستم در وصف حال و حال دل

بیت بیست و یکم در وصف حال و حال دل

بیت بیست و دوم در وصف حال و حال دل

بیت بیست و سوم در وصف حال و حال دل

بیت بیست و چهارم در وصف حال و حال دل

مخدوم نوری نوندرمخا و السی

دکننا اوسکا سر حوکی دم مودی

کجسہ نو کسر فکر کہ ہے درد جگر کم ہو دی

خداوندی که در اعجاز و کمال کائنات می

کسی نہایت موزاج کسی انہیں سنا

کها کين اي سدي مي چنين لايست خوا

سرخ کي کلايد و چنين آيد مي

و اي سدي مي چنين لايست کي ايست

سرخ کي کلايد و چنين آيد مي

کها کين اي سدي مي چنين لايست خوا

سرخ کي کلايد و چنين آيد مي

و اي سدي مي چنين لايست کي ايست

سرخ کي کلايد و چنين آيد مي

دول کي شکر بي کتي پويست و لست چنين

مرد و لا سکر نور سدي است کي ز کلايد

جوا حون ادس لست بي سدي دل سراج

بن پير کي لاس سدي طالع کونک و کيون ام

جوشري و چنين پويست و لست چنين

سرخ کي کلايد و چنين آيد مي

جوا حون ادس لست بي سدي دل سراج

بن پير کي لاس سدي طالع کونک و کيون ام

جوشري و چنين پويست و لست چنين

سرخ کي کلايد و چنين آيد مي

جوا حون ادس لست بي سدي دل سراج

بن پير کي لاس سدي طالع کونک و کيون ام

جوا حون ادس لست بي سدي دل سراج

بن پير کي لاس سدي طالع کونک و کيون ام

جوشري و چنين پويست و لست چنين

سرخ کي کلايد و چنين آيد مي

جوا حون ادس لست بي سدي دل سراج

بن پير کي لاس سدي طالع کونک و کيون ام

جوشري و چنين پويست و لست چنين

سرخ کي کلايد و چنين آيد مي

جوا حون ادس لست بي سدي دل سراج

بن پير کي لاس سدي طالع کونک و کيون ام

کونک

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

روزنامه کیهان، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۳۹۵، ۱۳۹۶، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۱۴۰۰، ۱۴۰۱، ۱۴۰۲، ۱۴۰۳، ۱۴۰۴، ۱۴۰۵، ۱۴۰۶، ۱۴۰۷، ۱۴۰۸، ۱۴۰۹، ۱۴۱۰، ۱۴۱۱، ۱۴۱۲، ۱۴۱۳، ۱۴۱۴، ۱۴۱۵، ۱۴۱۶، ۱۴۱۷، ۱۴۱۸، ۱۴۱۹، ۱۴۲۰، ۱۴۲۱، ۱۴۲۲، ۱۴۲۳، ۱۴۲۴، ۱۴۲۵، ۱۴۲۶، ۱۴۲۷، ۱۴۲۸، ۱۴۲۹، ۱۴۳۰، ۱۴۳۱، ۱۴۳۲، ۱۴۳۳، ۱۴۳۴، ۱۴۳۵، ۱۴۳۶، ۱۴۳۷، ۱۴۳۸، ۱۴۳۹، ۱۴۴۰، ۱۴۴۱، ۱۴۴۲، ۱۴۴۳، ۱۴۴۴، ۱۴۴۵، ۱۴۴۶، ۱۴۴۷، ۱۴۴۸، ۱۴۴۹، ۱۴۵۰، ۱۴۵۱، ۱۴۵۲، ۱۴۵۳، ۱۴۵۴، ۱۴۵۵، ۱۴۵۶، ۱۴۵۷، ۱۴۵۸، ۱۴۵۹، ۱۴۶۰، ۱۴۶۱، ۱۴۶۲، ۱۴۶۳، ۱۴۶۴، ۱۴۶۵، ۱۴۶۶، ۱۴۶۷، ۱۴۶۸، ۱۴۶۹، ۱۴۷۰، ۱۴۷۱، ۱۴۷۲، ۱۴۷۳، ۱۴۷۴، ۱۴۷۵، ۱۴۷۶، ۱۴۷۷، ۱۴۷۸، ۱۴۷۹، ۱۴۸۰، ۱۴۸۱، ۱۴۸۲، ۱۴۸۳، ۱۴۸۴، ۱۴۸۵، ۱۴۸۶، ۱۴۸۷، ۱۴۸۸، ۱۴۸۹، ۱۴۹۰، ۱۴۹۱، ۱۴۹۲، ۱۴۹۳، ۱۴۹۴، ۱۴۹۵، ۱۴۹۶، ۱۴۹۷، ۱۴۹۸، ۱۴۹۹، ۱۵۰۰، ۱۵۰۱، ۱۵۰۲، ۱۵۰۳، ۱۵۰۴، ۱۵۰۵، ۱۵۰۶، ۱۵۰۷، ۱۵۰۸، ۱۵۰۹، ۱۵۱۰، ۱۵۱۱، ۱۵۱۲، ۱۵۱۳، ۱۵۱۴، ۱۵۱۵، ۱۵۱۶، ۱۵۱۷، ۱۵۱۸، ۱۵۱۹، ۱۵۲۰، ۱۵۲۱، ۱۵۲۲، ۱۵۲۳، ۱۵۲۴، ۱۵۲۵، ۱۵۲۶، ۱۵۲۷، ۱۵۲۸، ۱۵۲۹، ۱۵۳۰، ۱۵۳۱، ۱۵۳۲، ۱۵۳۳، ۱۵۳۴، ۱۵۳۵، ۱۵۳۶، ۱۵۳۷، ۱۵۳۸، ۱۵۳۹، ۱۵۴۰، ۱۵۴۱، ۱۵۴۲، ۱۵۴۳، ۱۵۴۴، ۱۵۴۵، ۱۵۴۶، ۱۵۴۷، ۱۵۴۸، ۱۵۴۹، ۱۵۵۰، ۱۵۵۱، ۱۵۵۲، ۱۵۵۳، ۱۵۵۴، ۱۵۵۵، ۱۵۵۶، ۱۵۵۷، ۱۵۵۸، ۱۵۵۹، ۱۵۶۰، ۱۵۶۱، ۱۵۶۲، ۱۵۶۳، ۱۵۶۴، ۱۵۶۵، ۱۵۶۶، ۱۵۶۷، ۱۵۶۸، ۱۵۶۹، ۱۵۷۰، ۱۵۷۱، ۱۵۷۲، ۱۵۷۳، ۱۵۷۴، ۱۵۷۵، ۱۵۷۶، ۱۵۷۷، ۱۵۷۸، ۱۵۷۹، ۱۵۸۰، ۱۵۸۱، ۱۵۸۲، ۱۵۸۳، ۱۵۸۴، ۱۵۸۵، ۱۵۸۶، ۱۵۸۷، ۱۵۸۸، ۱۵۸۹، ۱۵۹۰، ۱۵۹۱، ۱۵۹۲، ۱۵۹۳، ۱۵۹۴، ۱۵۹۵، ۱۵۹۶، ۱۵۹۷، ۱۵۹۸، ۱۵۹۹، ۱۶۰۰، ۱۶۰۱، ۱۶۰۲، ۱۶۰۳، ۱۶۰۴، ۱۶۰۵، ۱۶۰۶، ۱۶۰۷، ۱۶۰۸، ۱۶۰۹، ۱۶۱۰، ۱۶۱۱، ۱۶۱۲، ۱۶۱۳، ۱۶۱۴، ۱۶۱۵، ۱۶۱۶، ۱۶۱۷، ۱۶۱۸، ۱۶۱۹، ۱۶۲۰، ۱۶۲۱، ۱۶۲۲، ۱۶۲۳، ۱۶۲۴، ۱۶۲۵، ۱۶۲۶، ۱۶۲۷، ۱۶۲۸، ۱۶۲۹، ۱۶۳۰، ۱۶۳۱، ۱۶۳۲، ۱۶۳۳، ۱۶۳۴، ۱۶۳۵، ۱۶۳۶، ۱۶۳۷، ۱۶۳۸، ۱۶۳۹، ۱۶۴۰، ۱۶۴۱، ۱۶۴۲، ۱۶۴۳، ۱۶۴۴، ۱۶۴۵، ۱۶۴۶، ۱۶۴۷، ۱۶۴۸، ۱۶۴۹، ۱۶۵۰، ۱۶۵۱، ۱۶۵۲، ۱۶۵۳، ۱۶۵۴، ۱۶۵۵، ۱۶۵۶، ۱۶۵۷، ۱۶۵۸، ۱۶۵۹، ۱۶۶۰، ۱۶۶۱، ۱۶۶۲، ۱۶۶۳، ۱۶۶۴، ۱۶۶۵، ۱۶۶۶، ۱۶۶۷، ۱۶۶۸، ۱۶۶۹، ۱۶۷۰، ۱۶۷۱، ۱۶۷۲، ۱۶۷۳، ۱۶۷۴، ۱۶۷۵، ۱۶۷۶، ۱۶۷۷، ۱۶۷۸، ۱۶۷۹، ۱۶۸۰، ۱۶۸۱، ۱۶۸۲، ۱۶۸۳، ۱۶۸۴، ۱۶۸۵، ۱۶۸۶، ۱۶۸۷، ۱۶۸۸، ۱۶۸۹، ۱۶۹۰، ۱۶۹۱، ۱۶۹۲، ۱۶۹۳، ۱۶۹۴، ۱۶۹۵، ۱۶۹۶، ۱۶۹۷، ۱۶۹۸، ۱۶۹۹، ۱۷۰۰، ۱۷۰۱، ۱۷۰۲، ۱۷۰۳، ۱۷۰۴، ۱۷۰۵، ۱۷۰۶، ۱۷۰۷، ۱۷۰۸، ۱۷۰۹، ۱۷۱۰، ۱۷۱۱، ۱۷۱۲، ۱۷۱۳، ۱۷۱۴، ۱۷۱۵، ۱۷۱۶، ۱۷۱۷، ۱۷۱۸، ۱۷۱۹، ۱۷۲۰، ۱۷۲۱، ۱۷۲۲، ۱۷۲۳، ۱۷۲۴، ۱۷۲۵، ۱۷۲۶، ۱۷۲۷، ۱۷۲۸، ۱۷۲۹، ۱۷۳۰، ۱۷۳۱، ۱۷۳۲، ۱۷۳۳، ۱۷۳۴، ۱۷۳۵، ۱۷۳۶، ۱۷۳۷، ۱۷۳۸، ۱۷۳۹، ۱۷۴۰، ۱۷۴۱، ۱۷۴۲، ۱۷۴

چندین سال در دین و دنیا از نافع بهرمانی

۱۔ سب سے پہلے ہی جو بارگاہ پر جاے
 ۲۔ جب نین سوچے کوئی اور نہ پای
 ۳۔ جو پہلے بارگاہ میں گیا ہے
 ۴۔ کہ جس میں ہی دنیا وقت نہلاو
 ۵۔ اس میں شے فانی جی کی ہندو مکی سے
 ۶۔ خدا کا اسطی اساطیر کی بنیاد
 ۷۔ میں جن سے تامل کی وہ ہیکل
 ۸۔ یہاں ہی ہندویت ہی بارگاہ الہ
 ۹۔ جسے خیال بند ہی بگ نہی نہلاو
 ۱۰۔ ہر ن اسفند اس کی کہان میں جو ہوتا
 ۱۱۔ کہ جس میں ہی جس میں ہی کہان

کجای آنکین دود پیری مزار ای مزار
 دلیکن اوس بی مزار کون که دل کلاه

اگر مر چلی هم جفا سی نمنا مری بنوسی موار ای حضرت وای خود رفته کونگره خون دیکه کون بهر کجده استنای نهی کون کون بهر دور و سیمین جاب نم بلور می کوستی خون کوسه چار پی میری او و نالای ز کنا غضب می چه صحن نهان کجده کجی چندانست نهی کوی و افک بریزد کج بهر سب غمیان کوی و غمیان کج	نه ماری نهی کجای جفا جلوانی است نهی کجای بهر دمار مار و اولای نهی کج نهی کجای کجای نهی کج بهر کون خون کجای کج مری کاشی نهی کجای کجی بهر لرای عواسی نهی کج می شرم ای عواسی نهی کج نهی کجای نهی کجای نهی کجای کجای نهی کج
--	--

کجای کجای کجای کجای کجای کجای کجای کجای کجای	کجای کجای کجای کجای کجای کجای کجای کجای کجای
--	--

<p> عدم کو جوئی دواہی سے دیکھی دواہی تو دل ادھار دہشتی برسی دیکھی دواہی عدم ہی دواہی سے ہستی میں ہو جاہ برابر کی گہری کس نہی ہر دواہی خدا ہی عانی کری کیا ہے دواہی نہری کدواہی دیکھی میں کبھی داد خواہ نہری کہ کبھی بے گہری شکل برک گاہ نہری مجھ طرح کی نہی ایی مالہ بکاہ نہری مجھ طرح کی زلیخا ہے دیکھی جاہ نہری </p>	<p> اسی نور دیکھتا ہوں ہر دواہی کبھی دیکھی کر دیکھی دواہی کبھی دیکھی دیکھی دیکھی دواہی کبھی دیکھی دیکھی دیکھی دواہی کبھی دیکھی دیکھی دیکھی دواہی کبھی دیکھی دیکھی دیکھی دواہی کبھی دیکھی دیکھی دیکھی دواہی کبھی دیکھی دیکھی دیکھی دواہی </p>
--	---

کدواہی دواہی در کا صو حرات

کہ کبھی سمجھنے کی گہری قدر بادشہ نہری

<p> در دواہی دیکھی دواہی دواہی ہی سمجھا کہ بکاہ بس ہی ایک ہر دواہی دن تو کتا دواہی سارا </p>	<p> اب ہی دواہی دواہی چوک ہر اس دواہی دواہی ہی دواہی دواہی ہی دواہی </p>
---	---

لکھنوی بیچن بیت بنی ہر ہفت
 جھٹکا کرون میں رہی جگر کان
 متوین پہلی دوجی کونہ جگر
 دھن کی شہ کو نری کہہ عواس
 دل تراکب انکار و سادہ ہکا جھونہ
 لاسی غنا کردہ کتا پتا پتا بات
 حالت لاسی سنا نہا نہا جگر
 دوت کیا بر نظیر الیہ نہ آہ
 وصل میں ایست و ہلا ریس

دھان نہ ہستی کی سب سے
 کھڑک کا و نیا و بار بار
 جگر پہلے ہکا کو ارا
 ویکہ کی جہاں کھو جھونہ
 جھانظر جج کا نادر ہکا
 ویکہ جودان نری پتا پتا
 جگر سنی پتا کرہ ہکا
 جھٹکا کا کتا پتا
 یار کا کرنی دی نظر دار

اف نہون نام کو جوت مونہن

میری اگر عشق کا اڑا نہ مجھے

کھربسی دہبسی کوئی جگر پتا پتا
 شکوٹ جاب جاتا جی تو ہر ادھکا جھال
 ضبط نہ ماحول بہت بر فتن دل بکبار
 لخت و لکی مہر پتا پتا جھونہ

غم فرقت و دہن کھو پتا پتا
 آکھہ لکھنی نہیں باقی کہ حکا و پتا
 مہر سی بی پاؤں ملک ملک پتا پتا
 ایک کل جون کوئی دریا میں پتا پتا

الشيخ محمد بن عبد الله

ہستی میں بھی ہمارا دوا دینا ہی
 ایک ہی چیز ہے کہ وہ دہانِ خدا دینا ہی
 ہے۔ یہی چیز ہے کہ وہ دینا ہی
 جس میں دسی جاتا ہے کہ وہ
 جس دینا کے لیے دینا ہی
 نہیں معلوم بھی کہ دینا دینا ہی
 اس دینا کی ہی ہمارا دینا ہی
 ایسی ہمارا کو لے دینا ہی

100-443887-100

[illegible]

۱۰۰
۱۰۱
۱۰۲
۱۰۳
۱۰۴
۱۰۵
۱۰۶
۱۰۷
۱۰۸
۱۰۹
۱۱۰
۱۱۱
۱۱۲
۱۱۳
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷
۱۱۸
۱۱۹
۱۲۰
۱۲۱
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴
۱۲۵
۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸
۱۲۹
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰
۱۵۱
۱۵۲
۱۵۳
۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶
۱۵۷
۱۵۸
۱۵۹
۱۶۰
۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰

جو کمر تاود از نزع بین جان بخشی
منبع دل و صبر ایمان بخشی
چو امری غنی نی بخشی کان بخشی
بجای اگر کجی دیوان بخشی

ایمان نماند نه خدیو را کجاست این کشتی
بهر این بحر عین جوشی بی بی بی میگو
که کجاست بن با قوت و روان کهر بن
و در کجاست کفن می شکری حسن ملک تو

وہ جو کہ اپنے گھر میں رہتا ہے	وہ جو کہ اپنے گھر میں رہتا ہے
-------------------------------	-------------------------------

وہ جو کہ اپنے گھر میں رہتا ہے	وہ جو کہ اپنے گھر میں رہتا ہے
-------------------------------	-------------------------------

وہ جو کہ اپنے گھر میں رہتا ہے	وہ جو کہ اپنے گھر میں رہتا ہے
-------------------------------	-------------------------------

وہ جو کہ اپنے گھر میں رہتا ہے	وہ جو کہ اپنے گھر میں رہتا ہے
-------------------------------	-------------------------------

وہ جو کہ اپنے گھر میں رہتا ہے	وہ جو کہ اپنے گھر میں رہتا ہے
-------------------------------	-------------------------------

ایک بانی بی راحت بخشی

مشرقی جہازات و طبی ہتھیار

ابو سکندر ہرانی نے رافع بخشی

اور جہاں تو دامن سی پھر ناما محال می

لکنا تباد و کفاسیل چڑنا محال ہی

اب اوسطرف کو از مکہ ایتنا ماحال ہی

وہ نند غوی اور کوسنا محال ہی

فریادِ گریہ کی اوسکو جتنا محال بھی

مذکورہ زبان بہ لانا محال ہے

انکو ٹھہریا اب اونسی لکانا محال سی

بشا کھی سی سانہ سدا محال ہی

اوس ہر دانش ہی ایک عجز نامہ محال ہے

ابسی بنی حرافت اور ہی بڑی کوئی غزل

بہر سطح سنی خوش بھی باہر مملکت بھی

کملا سطح صوابی کہ پاناما بحال ہے

جانی من اوسکی درسی به جانامال می	جس جاقدم پیری می در جانا مال می
می اوسکا جلوه گاه میرا خانه دل آب	دو نو جهان من جیسا سانا مال می
رونی سی اورانش الفت پرک کوئی	ایک سی لکی کاو سی جیسا مال می
کیا تهری کہ برہن اوس شمع کی بجھی	سب کئی من کی کر جیسا مال می
ای فوج غم او جاڑا دلکی دبار کا	آسان بہت می یک لسان مال می
یار یہ عدول یہ یک می ہوڑا کہ ابھنی	جیانی پرانی ہاتھ لکھ مال می
رونی نو من ہم اوسکی دلی کہہ کیا خوب	رو تھا جو دو نو اوسکا سانا مال می
کیا پو جیانی انی زور و رکھان کا کہوچ	ایسی کئی کہ اب بن جیانی مال می

جرات نہا و دوا شک کہ جسین انر ہو کہ

روما می بون نوسل زانا مال می

و نہو رہن نو کہ بن خاک پی اجا لکی	کہو دلی می برہن و دس سی کہ کہ لکی
بہار می سی جیسی اس جانا من نوو	سب سی جی جیو من کتا می کہ بہر لکی
ایسی دیکھی آب می کی نمی مگر ہر دیک	نک کہ نہ لک لکی سی کہو و بر دینا لکی
آرزوی دل بر آوی کہو کہ دوشی و من	یات کہ نہ جیسی سو طرح کا فطر لکی
وہی او شجانی کہو سی خا لکسی جیو من	بغی شعی شعی سی کہو لک لکی

دکن کے ملک لاکھ پور میں ایک عورت نے ایک
 بے نور وین کو خرید کر اس کی نکاحی پر
 کریم پور میں کوہ پور ضلع کی ایک عورت
 کی آنکھیں ایک کھانسی سے بند ہو گئیں اور
 اس کی سیر دی کہوں کیا سیر پرانی کچ
 ل کی کھڑو میں لگا او اس کی کھڑو سے رو

آوردنست خاک دامن سی او کی مالکی
کسب و نه اهل بی اشیای ملک دل به منظر ملک
سار او سی سوزی می جو انبی من سار ملک
کسب و نه دل ابا کسب الشیخ بی برد ملک
ایا حب جلا دنب غصه خود و لعل ملک
صطیح ابرسیه بی جاندار اخل ملک

دور دور اہل کی کلین کسٹونہ جرات جادوین

بات در مٹی نہیں جس بات کا جس کا کی

گوئی میان لوسکی بی آؤنلا کی
 حشر ایفسوس یون ای زند کانی
 کز می کس نهی و لکو چوری
 بیچد بیکه اویسی ندی کس اداسی
 تیان یسغ تافل سی نازد
 نگاه یار می یون جانب دل
 عجب گنجای که زدی دد جکو جولان

بیانی اب کسی اور گھنٹا کے
 جلی نو خاک میں بکھو ملا کے
 دو اسکا دیکھنا نظریں چرا کے
 گنا کجہ مونہ ہی منہ میں مسکرا کے
 کہ ہیں آکی جی ہم ماری خدا کے
 نشا بکو کوئی جسی کی تبا کے
 صلیبی مقدم اس باد باہر کے

مکتبہ اسلامی

2

سلاک مشق می به شہر دل می	سری سس کی سس سس سس سس
پلی موند ملا کر کپورن ایچو اریس	پن به ورنی پن پن پن پن
غضب می پانی می اموشن بن دای	ودار کاش انس لٹا کس لٹا کس
چولا ای مالہ دل ای کھر اہ	کچھ کی سری شری اور سیک
چلو خفسو کہہ سجدہ کا صاحب	چالازم بن پنی یو سیک
انٹا کر لکھ پھر دیکھون بکرت	تو مجھ کو مارو کروں چٹا سیک

تیر کی غم میں دی بون جان جرت
کیا کیا نونی ای سدی خدا کے

نہ ملا دیکھا اسی کر کو	رو دیکھا مجھ کو پتہ ہر کوئی
موتن در تھل خشک جبین کہہ	نہ خراش لگی نمر کو پتہ
مالی روسی رعون جو پسا بی	ایسٹا نہن ہی کہہ کو پتہ
پھر کی چشم انتظار ہیں اور	نہ ہر اداسی نامہ میر کو پتہ
ہون در بکس کہ غیر خیر ہے	حق لیا میرے خبر کو پتہ
تو خدا جانی کون ہی واللہ	اب دیکھا نہن بشر کو پتہ
جل بھی جسم بان ہنرم خشک	ہوا ہم پر جسم تر کو پتہ

ملہی جن لاکھس شیخی کی انگر کو ہے
 بسا یاد ہی نکر کو ہے
 سہی قیامت وہ عشوہ کمر کو ہے
 ویکھی ہر کوئی تکر ہر نظر کو ہے
 ویکھی ہی کوئی تکر وہ ہر کو ہے
 وہاں ملک بار پائی کمر کو ہے
 شام سی بیکھی ناسم کو ہے
 جانکا رنہ رنہ مر کو ہے
 ہی عجیب سیردیکھی کمر کو ہے
 لے اور مانہیں ہی پر کو ہے
 بٹی کٹی بھٹے کو ہے
 دوکے لبوی نہ لکر کو ہے

میں نے دیکھا کسی کو اپنی اہلیہ
دیکھ رہا ہے مجھ کو صبر کو ہے

بہار نخل و بریدہ و نباتات اسی کلی

هفت سالگی بنده کنی و ده سالگی
طهری نهی و ناله سبب بر بدی طهری
نسیب نرم باریش هم شوی نهی بر او
صوفی ناز اول جان یک کردی یک
چون کلمه نکست بر دانه من دی بر

نه و ده سالگی بنده کنی و ده سالگی
طهری نهی و ناله سبب بر بدی طهری
نسیب نرم باریش هم شوی نهی بر او
صوفی ناز اول جان یک کردی یک
چون کلمه نکست بر دانه من دی بر

بلا سس انجمن سی طالت کاجلب قبا
مصرف بری بر دانه من دی بر

کریمین بر او نکل نهی کل نهی
معلوم موی اسکر لدر رسم خراسان
عد کلندار حب که نهی شید کریم
کوهلی جوزف چهره کلر یک پر لاشع

بیل نکل سی بیل نهی کل نهی
توین کله نهی ناله سی کل نهی
دولطف کل نهی کل نهی
نولوس کل نهی کل نهی

جرات ضرر حیف که لون عذیب زار
نری من بیل لدر ناله سی کل نهی

نمشیکر نهی بخیر کو حوالی
برنی بلر نهی نهی نهی

و ده کلام کر عجا هی نقد بر کو حوالی
خو کر کو نهی نهی نهی

نقشہ کہ کچھ نیری کتا ہی دن سحر	دل کہوں کچھ ایسی تصویر کی حجابی
فرصت غائب کی ہی میں کچھ ہی	پہ کچھ ایسی سرحد ویر کی حجابی

ایک جگہ کی جگہ کی جگہ کی جگہ	کہوں کہ او دھرتی کہوں کہ دل لٹ لٹ
میں اس کی جگہ کی جگہ کی جگہ	ایسی جو دین میں جگہ کی جگہ
سہا سہا سہا سہا سہا سہا	ایسی سہا سہا سہا سہا سہا
کہوں کہ میں کہ میں کہ میں	تو کہ اس کی بولی میں میں کہ میں
تو کہ میں کہ میں کہ میں	ایک قبل اس کا کیا یہ کو یا کہ روٹ
کہاں کہ میں کہ میں کہ میں	اور یہاں عشق کی کو میں کہ میں

جوت کہوں میں کہنا کہ جو میں کہ میں

نہی کہ میں کہ میں کہ میں

کہاں کہ میں کہ میں کہ میں	کہاں کہ میں کہ میں کہ میں
---------------------------	---------------------------

زندا نواب من تابد و لای بی بوجو که
 نهین بر تاجی ابرین بی طلف ای مازو
 لب لبسی مامون اولر فلین سبکی
 جدائی بی سبکی جان بی برائی بی
 پیری بی مسمی دو پیکانه دار الکاش کبکری
 بهت خوشوقت نمونی من تو حالت به مونی
 کللی من او کی طیراد میساک کاند اراجی
 تنوی بیمار غمی کی کیا کونین بستر غم کی
 بھی کیا دیکھتی جو مدھون تک او کتو چو
 پہلی لکھی هوا کونین قیامت کبریا
 نظر آتانی خبر مرگ کہہ دخت محبت کیا
 کہیسی اوس سنان من میان سنی هو کو نون
 لکھا جانا می حرات اوس منجھو اسی سنی

کیتا

نہی

سج می

بیان کالمی چون کور کور کور
 سبک و دل و دل و دل و دل و دل
 بولنت او کور کور کور کور کور
 جی دو کونو کہ اوس سنی سنی سنی
 ملا دی اوسنی کور کور کور کور
 کہیسی کوی انبی زند کانی سنی
 کسی دکان سنی سنی سنی سنی
 نظر آتا می لین سنی کور کور
 دل و سبک کونین نہ لوی کور کور
 اگر کونین جوت کتا حرن کور کور
 دو حالت می ہماری دیکھی کور
 بھر کور فاندی کوی نہی کور کور
 و دھی دم عشق کور کور کور کور

می میا و صفایت کور کور
 کور کور کور کور کور کور

چو کور کور کور کور کور کور
 کور کور کور کور کور کور

<p> چاهن کسي نکتہ پر برک ضا کھ کھری ہے نہ کہیں سیر میں ربط و توسل کھری ہے جو پر عرض بمقراض توکل کھری ہے دو جہاد اسکو جو ادسوخ کی کاکل کھری ہے عیسیٰ جو بدو نکست بغافل کھری ہے کہ جاؤں تو جھکے اسی نہ جاؤں تو لہرائی ہے کھری رہی تو سو سو طرح تلون کیا خدا کی ہے خدا جانی کہ ان روز و نین کہ کس حد کی ہے سیری کم بولی دلی بات سے نئی بڑی ہے خدا جانی بہ دین بات کیا او سکی کما کی ہے اجل بیان کیتی ہی سر بہ دنان سے اڑائی ہے بہہ خنجر لا کر کھی ہی دیکھو اسکی ہوت کی ہے نصیر بہن کمان مہی اسیرو کی رای ہے بہ صرف آہ کا ہی واہ کیا بد احوال کی ہے اندر اعلیٰ مہی مہی ربط اسکی مہی </p>	<p> تیرہ مہی کہ گھون مار کی جاند مہی اسی طرح اسی کہ بہہ برش نزار مہی بر داری مہی نہایت مہی صدم کی کھنڈن کی لکھن نہ جان قطع رہ مہی مہی ہی نہ مطلع کہ براہن مہی ہوتا ہی و مطلع کہ ہوا تو کی اسکی رکھتی مہی مہی کہ مہی مہی مہی مہی تو مہی مہی مہی مہی مہی مہی بہہ مہی مہی مہی مہی مہی مہی جو ہو کو مہی مہی مہی مہی مہی کی مہی مہی مہی مہی مہی مہی مہی مہی مہی مہی مہی مہی بہہ مہی مہی مہی مہی مہی مہی مہی مہی مہی مہی مہی مہی مہی مہی مہی مہی مہی مہی </p>
--	---

نظر بدست از کوی درو کوی مدین ملک
بهرین تنی در کوی درو کوی مدین ملک

کوی بهشتا بکوهن جی انجای حیات

بسته گری کس سی جونی شکر لای لای کای

کسی سی کوهن ایه برای نصیب کی	دل لکئی جی ملک کی برای نصیب کی
کجی کاتب لیل بی نه گردش سوز لکها	باری جو محنه غریب کی ای نصیب کی
بهر هم حواداتی جی بار کبابی به	اون وصل کی دوحری تهر لای نصیب کی
لی بالی میر هو انو چشایین به جری	بدر اسیر و غشی دانی نصیب کی
دی جسی بکوهن کی شامی او سی جان	تبری کلکی کی ملک کی ای نصیب کی
گردش جی جی جی جی جی جی جی	کیا حال سنی بهری اور ای نصیب کی
میتا کو و بد نصیب کیا میر خوار سنگ	خوبی جسی جی جی جی جی جی جی
کسین دوحسی جو غموش کی هم لوا	جکوهن ملک کی جی جی جی جی جی
نکلی جی اوس سی شو جی طالع نصیرت	کیر کیر کیر کیر کیر کیر کیر کیر
نسخه کین نه جمع حواد که جی جی	ادوز کی جی جی جی جی جی جی
حون جی جی جی جی جی جی جی جی	کس جی جی جی جی جی جی جی جی

جرات کیر اوس کی جی جی جی جی جی جی

فست کا می پر ہر روزی نصیب

<p>اس کا سر پہلے میری ہم بھری اسو نکلا</p> <p>وہاں شریک تیرا سیدھی باضو نکلا</p> <p>جو اونٹنہ کسی سی دیواری بہ دلا نکلا</p> <p>دلی باغ فرس سی باور ساز نکلا</p> <p>کہ جہین کسب ہی او سن بڑی سی جو نکلا</p> <p>ہن شعا خون کہ شاید دودھ جو نکلا</p> <p>کہ برک کل بہ سہل سی کنوٹر جو نکلا</p> <p>کہ اپنی درستی یوں شہار جو نکلا</p>	<p>تیرا کمر بول بن کمری تو نکلا</p> <p>تیرا کمر بول بن کمری تو نکلا</p> <p>تیرا کمر بول بن کمری تو نکلا</p> <p>تیرا کمر بول بن کمری تو نکلا</p> <p>تیرا کمر بول بن کمری تو نکلا</p> <p>تیرا کمر بول بن کمری تو نکلا</p> <p>تیرا کمر بول بن کمری تو نکلا</p> <p>تیرا کمر بول بن کمری تو نکلا</p>
--	---

تیرا کمر بول بن کمری تو نکلا

تیرا کمر بول بن کمری تو نکلا

<p>ادھر ایک طرفی اور دوسرے نکلا</p> <p>ادھر ایک طرفی اور دوسرے نکلا</p> <p>پتھر و گھری بہ چوری زلف غبرو نکلا</p> <p>کسی دیبا میں جن جوانا ایک نکلا</p>	<p>ادھر ایک طرفی اور دوسرے نکلا</p> <p>ادھر ایک طرفی اور دوسرے نکلا</p> <p>پتھر و گھری بہ چوری زلف غبرو نکلا</p> <p>کسی دیبا میں جن جوانا ایک نکلا</p>
--	--

میں

محکم دلائل سے مزین متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

[Illegible handwritten signature]

محمد بن عبد الله بن محمد

100-443887-100

100-443887-100

مفتی محمد رفیع الرحمن صاحب مدظلہ العالی

الحمد لله الذي جعلنا من عباده المخلصين

وہابیہ کی تحریک

1944

بسمی نے یہاں کہ تم قرآن مجید کی کئی آیات

جنہ ذل میں تباہی کی جو کھرب کھبی ہیں

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم

از این روایت معلوم می شود که در این کتاب

فلا تملأوا بطونكم من الدنيا

این کتاب در کتابخانه عمومی مسجد اعظم کربلا

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

پسود و بی کسبی کہ کیا کما بیش بن کر نہی کرنا

برای جان باب جان جرات با دین بر
صبر نمی می قوی طلب نافرمانی می

پیرہ پہنایا می پر کھنٹی ہزار مجھے
دوسرے دن میں پھر میں دل میں

سزاو نهنگی می چست سنی کجا کسی سزاو
 اندیشه اشک افروخته است چشمتی
 مانده امی حوسری میض کو کون زبشتی می
 سطح دلی بری پهلوی کرا می می بزا
 مکتبی عای نیری بن نه کنی صورت سی
 دام نمی چست کی بن کجا کون بر دوزین
 دمل کی شب کو نیست بن کون در بری
 کدی تو ناری می چست کی به کفای ده شمع

در حوض کوکب بر آید

سزاو نهنگی می چست سنی کجا کسی سزاو
 اندیشه اشک افروخته است چشمتی
 مانده امی حوسری میض کو کون زبشتی می
 سطح دلی بری پهلوی کرا می می بزا
 مکتبی عای نیری بن نه کنی صورت سی
 دام نمی چست کی بن کجا کون بر دوزین
 دمل کی شب کو نیست بن کون در بری
 کدی تو ناری می چست کی به کفای ده شمع

دل من ندامی کاهون صفوح من سزاو

ایسی خوش شای می چست سنی کجا کسی سزاو

حوض کوکب بر آید
 بن کجا کون چای نیری در فاری خوی
 بکدم کی می همان نظر تی بهن هم نو
 نهنگی کی ایک روز نیری و کور به شون
 چشمتی بن بار کو نشسته نه کل سی

حوض کوکب بر آید
 بن کجا کون چای نیری در فاری خوی
 بکدم کی می همان نظر تی بهن هم نو
 نهنگی کی ایک روز نیری و کور به شون
 چشمتی بن بار کو نشسته نه کل سی

معيدي کي ڪافي محبي آنکي دنا سي	ماڻهي بس اب ڪيئي اهم هتم هري
مشتي جو ٻن دهرين کي مومتي جو سڌو	سڌو مومتي اب ٻن اس تي سري
دم ٻن کي دنا مومتي جو مومتي کاڌو	هو ٻن ٻن لک کي مومتي مومتي

عزات نوراني کي خبر ٿي نه هئي

اڻي ٻي خبر هڪ ٻي ٻي ٻي

هو ٻن ٻن کي اهو ٻي ٻي	ڪو مارا ٻي ٻي ٻي ٻي
اڻي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي	ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي
ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي	ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي
ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي	ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي
ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي	ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي
ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي	ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي
ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي	ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي
ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي	ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي

ڪي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي

ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي	ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي
ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي	ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي
ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي	ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي
ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي	ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي

مروى بدست آيد و هم ما ايند الفتن	مگر سواد که جهان پر طراکي کي کيم و دي
لکاي هر ملک به جهان هر کي شاد کي کي عالم	در اين دگر که کز کز حزين نيري کي نامشاي
کيا اوسکي کلين سو کيا شهر هي سپه نو	جنت کي عالم کي عالم هو اول کوي نامي
الهي صير کي جو دل جلبر کي بطرح اب نو	غم و اندوه و رخ و دگر کي کسيه من ملامي
بيون پراهره داور شک کيم اکلوسي جاني	هو اعي رنگ زرد اور تابه نيت سپه ملامي
خداي در سطلي کي نه با دي اي دل نالان	رنگه کز شش مي طيرين کيا وغي اوسه کياي

کبري اي بين جرات جودت مکن کي اوسکي
 نوهر ايلک ايلک سي کناهي در سين پهلایي

کس مونه سي ايلک کي من اينام عالمي	جش هيتي بنو کوا ايلدي نانو
بدل هو نيري در سي با ما خون بن و ليک	دل اي جلا خون کي کسيو ميري کي کي
خواب عدم سي نوني جو ناکاي سکو تاحي	اي زندگي دکها تا کي سپه جهان عالمي
دو پني کي اوسين طانت رمني نهين مطلق	کنا خون کي کي بن اي سپه عالمي
سوني هوسکي کيا تم بخوابان هماري	بهدر دل مي جاري سمجونه نم کياي
دو پني هر کي مي سکلر خوني نهين هر	جناهي اي نوني جور اوز غلامي

برورد اس زبني مي کي کور غلاماي

بہانی جی ملکو جرات نیری

کسین لہا ویا سب کین جوشن و شہزادی	کی واکھی چشم نیری کیا خوب یا بھانی
سورج کی کرنی بھلی بھلی	سورج کی کرنی بھلی بھلی
کسین لہا ویا سب کین جوشن و شہزادی	کی واکھی چشم نیری کیا خوب یا بھانی
سورج کی کرنی بھلی بھلی	سورج کی کرنی بھلی بھلی
کسین لہا ویا سب کین جوشن و شہزادی	کی واکھی چشم نیری کیا خوب یا بھانی
سورج کی کرنی بھلی بھلی	سورج کی کرنی بھلی بھلی

جرات سوبہ عادی کسین لہا ویا سب کین

ایں میان بھلی جرات کی تم زبانی

کسین لہا ویا سب کین جوشن و شہزادی	کی واکھی چشم نیری کیا خوب یا بھانی
سورج کی کرنی بھلی بھلی	سورج کی کرنی بھلی بھلی
کسین لہا ویا سب کین جوشن و شہزادی	کی واکھی چشم نیری کیا خوب یا بھانی
سورج کی کرنی بھلی بھلی	سورج کی کرنی بھلی بھلی
کسین لہا ویا سب کین جوشن و شہزادی	کی واکھی چشم نیری کیا خوب یا بھانی
سورج کی کرنی بھلی بھلی	سورج کی کرنی بھلی بھلی
کسین لہا ویا سب کین جوشن و شہزادی	کی واکھی چشم نیری کیا خوب یا بھانی
سورج کی کرنی بھلی بھلی	سورج کی کرنی بھلی بھلی
کسین لہا ویا سب کین جوشن و شہزادی	کی واکھی چشم نیری کیا خوب یا بھانی
سورج کی کرنی بھلی بھلی	سورج کی کرنی بھلی بھلی

بند کرانین ہی کہتی ہیں ہم اجرات
 باون اور سی پچیس ہائی اور گوری

نہر دینے کا ہر گز نہ ہاں بلایا
 بھون بارور ہے کہی کہی کہی
 کہون ذرا تو رہی ایسا وہاں
 کہی کیا ایشادہ نو تو وہاں
 جب کل کی پی پی باوران
 تو انہی میں جس حالت کہ کہان
 رہ رہ کی زنگ کہن ایسا
 کہی یاد کش کہن پر ہی یافان
 کہی کہی کہی کہی کہی کہی
 کہی کہی کہی کہی کہی کہی
 کہی کہی کہی کہی کہی کہی
 کہی کہی کہی کہی کہی کہی
 کہی کہی کہی کہی کہی کہی
 کہی کہی کہی کہی کہی کہی
 کہی کہی کہی کہی کہی کہی

ایکس میں مال دل مفت اسان
 جہتی ہیں دل دل دل دل دل
 کیا کیا تھی سنائی ہی نہ رائے
 میں بام سی اور تری کانیا بون کسی
 ہو گری گری کہون کہی کہی کہی
 کہی کہی کہی کہی کہی کہی
 کہی کہی کہی کہی کہی کہی
 کہی کہی کہی کہی کہی کہی
 کہی کہی کہی کہی کہی کہی
 کہی کہی کہی کہی کہی کہی
 کہی کہی کہی کہی کہی کہی
 کہی کہی کہی کہی کہی کہی
 کہی کہی کہی کہی کہی کہی
 کہی کہی کہی کہی کہی کہی
 کہی کہی کہی کہی کہی کہی

۱۰

۱۰

کمر شکستوں ہی کو بڑی شہرت ملی ہے

نواد کا حق ہے کہ اسے سزا دی جائے

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

لڑنے کی تمہاری عادی و دھورنگو
جرات لڑا رخصی دل دیلی جان تمہی

۱۔ تمہارے سبھی کنب اصل کو مہر ہی
 ۲۔ جو مہر ہے سبھی کنبہ اوس نرم کی بار
 ۳۔ جیوت نہ دینی اوس کی لب لعل
 ۴۔ کہا وقت و داع اوس کی ہر اول ہی تھا
 ۵۔ جیوتی جو کرتی تھی دو کلیر تو میری آنکھ
 ۶۔ اُنک زلف سی رخ برج نظر کمر نو سحر ہی
 ۷۔ ومان اپنی ہی اپنی ٹہن کیا خاک مہر ہی
 ۸۔ تو یا کہ کھلتی ہوئی ایک ملک کھری
 ۹۔ پہلو بنی مہر جان ہی سرم مہر ہی
 ۱۰۔ دھڑکی کی طرح گاہ ادھر گاہ ادھر ہی

جراثیم نباتی کیجہ اور محلول لکھا یا
کہا جانی طبع نہری اسوف کہ نہری

مرد

نک

بهرین و بدترین	بهرین و بدترین
هر دم جو اینی سامنی در دهن	هر دم جو اینی سامنی در دهن
سج می بلای جان به غم خور می	سج می بلای جان به غم خور می
فرست من از کسی بهت نمی خور	فرست من از کسی بهت نمی خور
نمینی و یکجا با معشوق کسی کو کجا	نمینی و یکجا با معشوق کسی کو کجا
می دل به نامه اور چون بر می دل میرا	می دل به نامه اور چون بر می دل میرا
دامن کوست جشک که نیری و اسلی	دامن کوست جشک که نیری و اسلی
کیا جانی که لک کنی کسی نظیر به او	کیا جانی که لک کنی کسی نظیر به او
دیگر و یکجه کنی نی ایام وصل من	دیگر و یکجه کنی نی ایام وصل من

وعدہ بہ کل کی جوہر کی فی ہنوکہ جرات

ای جان در گلی کا کیا اختیار می

بہر ہی اشک کے نفس کیا دلی ہوئی	بہر ہی اشک کے نفس کیا دلی ہوئی
کلام اضر نیری بید کا صوتی صوتی	کلام اضر نیری بید کا صوتی صوتی
دیگر مرعہ بھارتی نوری نوری	دیگر مرعہ بھارتی نوری نوری
کہ ملی ملک بن عم بھی جی	کہ ملی ملک بن عم بھی جی

امالی

دوانسی چون اتی ہن پر جسی کوئی ناسنا۔ رامہی کہنی پن جہان موٹوی تو ٹی

اشرفی کا یہی خوشی و حلاوت ہے

دہلیزِ دماغ جی سی دھڑکن کی ہر تپ دھڑکی

نثری صحیفہ نو دامن میرا کلنا نسبی

کتابخانه ملی افغانستان

اپنی سی دلیں وہ اونہے جانی سے کہیں سہی

چشم من مریه و افغان منی

نہر مرگت بیو شاہون درد عمران

در آموختن مری ناس تنگی او غلام

ہندوؤں کی شان اکدم کی جھانسی

تہا می نور جان ملک خدیوہ

شہر ایشیائی کا عورت ہے یہ چہرمانہ بھی نہیں

غرض کہ خوب چھکی نم ہی ملک جو بانی

علاء مہدی بن ہزار رحمہ خدا کی سی

ملک پر اور مسرت کا فریاد ہی خدا ہی سہی

خواهی فایده به به تیری آشنای سنی

حواشی و تفسیر بر کتب دینی

میری جمادات ہی ہیں اور سن شوخ کی لڑائی سی

کیمی صلی بن زکری السعفی کیفیت

شمل می بیٹ کسان جس کی می داسی جا

بسم کون نہو محمد خدا آیتش ما نصاب

مردم انسی ده نکلی می کسری می سی

نظر منظر منظر منظر منظر

نامہ نامکملی طالبہ کی مارا سی سی

بسم الله الرحمن الرحيم

کسی

نہ جانت کوئی اپنی بھلی اور افسوس ہم بھاری نہی پہلا مادر سے

ہر کھوئے نہ وہ مانہ اپنا دلا مخلص کسی کتا ہی نہ ہر مار پہلا مادر ہی

سناہ غزوئی نہ افسوس کرد کبر عیش اور میں ہم بس دیوار پہلا مادر ہی

تک کسی نہ ہر بلدی جو بن الہی دین کی جان اسے تلوار پہلا مادر ہی

کچھ جرات کی نصیب نہ فراموش کہیں

ایمن رہیوں دل زار پہلا مادر ہی

دوسرے شے کی کوئی اپنی قدم تلخی بہ کاری ایک دم ہن کی صبی در سہم سی بھاری

در سہم کی یہ مکان غمی اگلا ہے جسی کوئی سنی ہو شہر و کو اجاری جسی کوئی سنی ہو شہر و کو اجاری

ہو کوشش نہیں دوست کامی دگر دوست عدم ہن وہ کہ بان کو بھاری ہو کوشش نہیں دوست کامی دگر

ہم اب کچھ شے کو گئی نہیں در نہ دیوار بگو میرے لہجے تو کیا شہم او باری ہم اب کچھ شے کو گئی نہیں در نہ

تو اوسکو دلا دہ دست سنی ملک اور ہی کہیں کچھ بات و نظر دہن نہ مارے تو اوسکو دلا دہ دست سنی ملک

دست میں وہ اپا ہی دلا کچھ نہ فریاد اور ہی کہ کہیں نونہ مینی بات بھاری دست میں وہ اپا ہی دلا کچھ نہ فریاد

جوریت جو میری خاک سی او بکا مو کدرا

لیک تین سو بار دہ دانا کو بھار ہے

ہیں

جس کو نصیب نہ اب اس دلبر کی بس سی کر سنی نہی بات ہی ماری لگی جس کو نصیب نہ اب اس دلبر کی

سر کدھرا نو پرتیا جو کسی کو دیکھا
تکلی دل کئی مولیٰ میں فی رسوا کی وار
دست بردار خون کونکر دل پست سنگین پلنی
بعد قربان می ہر لہان تیرے جادوی باقی
کسی بد رو بہ جو کوی کہ مرنا بھی اوسے
دانی قسمت کی نکالی می در در طرف
انکھ جون رخصتہ دوار نہیں جوتی بند
کیا کہیں کر ہی صحت کہ اب اس محبتیں
دیکھو نہ ہیں تھک دیکھا و لکھا ناشاکھ اور
مضطرب ہو کی دل اوس شخص کا ہی دھڑکی بھی

مرگانی مری

بہا پہنی دم پر کراں سر کدھرا
آب جیسا پانی بکریوں کے لہان کی
دوب کیا انہو بسا آب کی ہنر سے
کرنہ قربان میں قربان تیرے جادوی
جنتی ہی جنتی نہیں جہان اترے
اب طاسانی بکریوں کو کھڑا کی کر کے
اسکے رہنا خون نصیب میں جوتی بند
ہم دم سر دہی ہر کئی نہیں دل لہا
بہری اکیونکی جوا کی سی درم سر کے
ای ہی ہی کی کس جو مجھ سے

غراب کی جنتی کھر میں نور بسا کجرات

بہنی ہی سر کیا جہانی بہ پشرو دھڑکی

کر پیری قتل کدھرا زہر کین بول اونی
خون وہ مندرک سوئی جو بھی بعد فنا
عالت مل جوی دن سہرے خاکی سی مہان

نور سے قتل کدھرا زہر کین بول اونی
عرف انکار جہی ہی میں بول اونی
نہی ہی نام کوں غنیمت کین بول اونی

دع کسرت می بی دل به کسرتی صفا	جوبکاری اوسبی ده ماه چمن بول اوئی
نیم نگاه آباد لانه فضا هو کی کین	میه سی کجه ده نه کجه دیکه غن بول اوئی
سرتی متناق سد ارم بن بگرد خانه	باغدا کمر بن ده کجه برده نشین بول اوئی
مان بیک بی بن دور سی ناسا مو کس	کسک لک ده کجه اشی فرین بول اوئی
در مین کبری زاهد بی نثار اوس کجه	حرف خامش کا جوده غارت کردن بول اوئی
نعت نیم نو پای به مرادب هودی	جب تک پاشی کو شوق نکین بول اوئی
نماز تربت به نری سانه کس از مر می غی	نماز حرف ج کجه سکی بن بول اوئی
لوتیبه جان کده حاشی کا نری مردابی	یکجه نیکجه بهار کفن زهر زین بول اوئی

جرات البنی نزل لب خرن سی بهره اورد کس

اقرن حق بن تبری دوزخ خرن بول اوئی

کجه جور و کردال کلان نمن بول اوئی	کتاب اوئی پیل ناک کا در بن بول اوئی
بنده عالی بن شب اوئی به کسرتی می	تی توقع حال ناکمی ده نشین بول اوئی
ادبسی اوسبی جود و کون نوم بهر	کجه نعل کامبری دشمن نه کین بول اوئی
سکلی خون بن اوسکی هر دو کسرت جود	وین هم اولر کوی برده نشین بول اوئی
کجه چینی کل وصل کی شایه جوف	کسکجه جانکوده ماه چمن بول اوئی

دیکھو کھنکھوت نہ دور لیکو کھنکھوت انا	لکھو کھنکھوت نہ دور لیکو کھنکھوت انا
سکمان کھنکھوت جی مرد اس پر ادل قاتوس	سکمان کھنکھوت جی مرد اس پر ادل قاتوس
نہی دسل او سکی کانکھون جو سکون قطار	نہی دسل او سکی کانکھون جو سکون قطار
دیکھو اوسے شمع کھنکھوت نہ ہدوت کھنکھوت	دیکھو اوسے شمع کھنکھوت نہ ہدوت کھنکھوت
شکل تصویر نہ لکھی جی مرغن غم عشق	شکل تصویر نہ لکھی جی مرغن غم عشق
جلد و بناسی ادشالی ترا ہی اسکو	جلد و بناسی ادشالی ترا ہی اسکو

حیدری کھنکھوت نعرہ جی بول حرات
کاتب ادبی سب ملک کا درجن بول آواز

جیسے سنتی ہیں کہ سنا ہیں آپ کھنکھوت	جیسے سنتی ہیں کہ سنا ہیں آپ کھنکھوت
آپ ہی ہیں تو نہ جلتا کہ گردن کیا کہ کہیں	آپ ہی ہیں تو نہ جلتا کہ گردن کیا کہ کہیں
کھنکھوت بی بار جی نہ لکھی سید دل کی ہمار	کھنکھوت بی بار جی نہ لکھی سید دل کی ہمار
آپ جی ہو دس لکھنکھوت نہ لکھی کھنکھوت	آپ جی ہو دس لکھنکھوت نہ لکھی کھنکھوت
جی ہی اوسکی جی نہ لکھی نہ لکھی نہ لکھی	جی ہی اوسکی جی نہ لکھی نہ لکھی نہ لکھی
پھر جن ملک نہ لکھی دوسرے ملک نہ لکھی	پھر جن ملک نہ لکھی دوسرے ملک نہ لکھی
موتی بہکے موتی نہ لکھی نہ لکھی نہ لکھی	موتی بہکے موتی نہ لکھی نہ لکھی نہ لکھی

هر چه بر سر من آمد هم اوس مصلحت
هر چه بر سر من آمد هم اوس مصلحت
هر چه بر سر من آمد هم اوس مصلحت

روشنی سستی نور اشک زکون
روشنی سستی نور اشک زکون
روشنی سستی نور اشک زکون

کمری نوزدن او نهین طرب غنای دوری
کمری نوزدن او نهین طرب غنای دوری
کمری نوزدن او نهین طرب غنای دوری

خون که کبابی می بدارم ای دای هوی
خون که کبابی می بدارم ای دای هوی
خون که کبابی می بدارم ای دای هوی
تو دی سوزد هم ای میختره کوکب
تو دی سوزد هم ای میختره کوکب
تو دی سوزد هم ای میختره کوکب
ای که در آینه نظری می که حضرت علی
ای که در آینه نظری می که حضرت علی
ای که در آینه نظری می که حضرت علی
زنگی حاجی میختره خوشان می که کمان
زنگی حاجی میختره خوشان می که کمان
زنگی حاجی میختره خوشان می که کمان
روم و شوقی که کو صیقل دل عاشق کو
روم و شوقی که کو صیقل دل عاشق کو
روم و شوقی که کو صیقل دل عاشق کو
خوشی و طربت که کو کبریا که مراه
خوشی و طربت که کو کبریا که مراه
خوشی و طربت که کو کبریا که مراه
جامد لبی چونین مکر دم یاوه کشی
جامد لبی چونین مکر دم یاوه کشی
جامد لبی چونین مکر دم یاوه کشی
مهرت ای سلطان سحر منفتک
مهرت ای سلطان سحر منفتک
مهرت ای سلطان سحر منفتک
دور دور این بخش می نه نوشی می جا
دور دور این بخش می نه نوشی می جا
دور دور این بخش می نه نوشی می جا
و هر وقت که طربت کوی اوس کاوسی

شب و دم خوابی می تی تو کبرای هوی
شب و دم خوابی می تی تو کبرای هوی
شب و دم خوابی می تی تو کبرای هوی
این کبابی می هم من کمن ای هوی
این کبابی می هم من کمن ای هوی
این کبابی می هم من کمن ای هوی
اشک سستی زکونین زهری و حشمت
اشک سستی زکونین زهری و حشمت
اشک سستی زکونین زهری و حشمت
سوی کبابی می هین با کبریا می
سوی کبابی می هین با کبریا می
سوی کبابی می هین با کبریا می
کسی شکلی می جا ما می ده تکرای هوی
کسی شکلی می جا ما می ده تکرای هوی
کسی شکلی می جا ما می ده تکرای هوی
سستی زکونین می کبابی می حشمت
سستی زکونین می کبابی می حشمت
سستی زکونین می کبابی می حشمت
بیه نوزد که نم کشی هوی کبابی هوی
بیه نوزد که نم کشی هوی کبابی هوی
بیه نوزد که نم کشی هوی کبابی هوی
کل سبنا بن نفس من کبابی هوی
کل سبنا بن نفس من کبابی هوی
کل سبنا بن نفس من کبابی هوی
دور دار ابر می بی هم می حشمت
دور دار ابر می بی هم می حشمت
دور دار ابر می بی هم می حشمت
ایک ساله کیون جانی هوی کبابی هوی

۱۷۰

بسم الله الرحمن الرحيم

جس بنک اسی بنی دوعی خدا ایک	گوشن اور حسن کو جسنی یکا ایک
اوسی دیکھو نوی ہر شک بنی دو	عبان مل بنی تہاں جی شک بنی دو
یہ کہہ شدہ جو کہ طور کا تھا	ہو ایک ہر دو اوسی نور کا تھا
دوعی صرنگ بنی اور پھر جدا جی	خدا جی دو خدا جی دو خدا جی
غرض ہو اوسی وحدت کا بیان تب	جس اعجازی ہی چون کہ زبان اب
کھان کج و قہم کی جی یہ قدرت	رقم جو کہ سکی کہہ اوسی وحدت
اکبر کی زمین و آسمان ایک	ہو وہ اوسی وحدت کا بیان ایک
کہو دریا جی اور عالم جی قطرات	بیان بحر جی ہوی کل کی کتابا
سنت خدا جی نام اوسکا	دی شکل جی اب نام اوسکا

دولي جو کهي اوسو کسو بجا هي	که عهدي مين اوسي و د خدا هي
بکيا جي عشق کو پسداوسي بنه	کيا هر اکين کو شيدا اوسي بنه
کينين بلبل کا دل کل سبي لکايا	کينين شمشاد فرکو دکيا با
کسانو که ديلاوسي بي ماه کي چاه	کيا عور شيد سبي خري کو اکاه
دنيا و راني کي تهن شمع کا عشق	اکر چه اوسو دنيا جي جلا عشق
ولي کجه اوسو در چکا نهين هي	جلي هي اور کجه پروا نهين هي
دکھا دي کوہ کن کو آفا شيرين	که افر اوسي کھودي جان شيرين
زنجار کو کيا يوسف به مشون	نابا قيس کو سيلي کا مجنون
اکر بارو نهو تا عشق کجه خوب	چيمير کو خدا کتانه محبوب
اکر حوني نه ذات عشق مبدل	نهو تا حسن کا جلوه هو بدا
هوا جي عشق جي سبي حسن بظا هر	به دو سبجي که جو هوا سبي مامر
نه تھا هر کز نشان ارض و آسمان کا	به بحر عشق نبي سبي موج زن تھا
سبي هي نزد عاشق کلمه حق	که هي بحر محبت ذات مطلق
ولي جب جوش بين دريا به آتا	هوا تب کو هر حسن سبي بسا
و دي کو هر گون جي ذات بيمر	که بحر معرفت کا هي دو کو صر

حقیقت کی صدف میں تپاؤ وہاں

دوہی دریا کی وحدت کا درخشاں

کہوں کیا صدف قسم المہر میں کا

حقیقت اور حق کی معرفت کل

دو فخر عربی و حسرو لی ہی

کہ ہی ذات نبی و مرتضیٰ ایک

دوہی جون لوہو دُور ای غمزد

خدا معشوق بہ عاشق ہیں صادق

خدا کا کرم پیغمبر ہی محبوب

بیان کیا کہ سکون تغیر عشق ام

جو بینل بکلی سنی نوحہ کر ہو

جو فخری کرنی ہی فریاد جان کا

اگر دُز کو پتا ہے ہو بار

بگنان کا چاک ہوتا ہی جودا

اگر بردانہ شب کو جل کی رہ جای

کیا کچھ نہا عشق ہی بیجا

خواہی کا ارادہ اوس کا خواہی

غرض نسکری دہشت نبی میں کا

طریقت بل شریعت کا پل

کوئی اب نہیں والا ہے

نہیں ہی ایک سی ہرگز جدا ایک

وہی ایک شے کی نام ہوں دو

پہ معشوق اور خدا ہی الگ عاشق

سود و غالب ہی اور حق اور کمال

بغضب ہی نہر ہی ناشر عشق

نوحہ کا دوہی نہر ہی حکم ہو

نوحہ کا نہر ہی خود صورت

سراپا مھر کو ہی شہر نہری

تو سنبہ برکتی ہی داغ ایک

سحر یک شے بانی ہو کی سحر

پريه جي ڏانهن عشق ڪاهه در . سبب ڪر آب نڪ ٺهڻا ٺڪي . جيتي به
 سڀا جي فتنس جس دادی بن بدل . نوانگلي جي دمان بيلي کي محل
 ڪو جو ڇو مايل ٿا ڏانهن عشق . سنڀري ٿي محبي به احوال جان ڪاه
 عجائب ڇو ڏيکي ٿا اناء عشق . دد جي سمجهي جو هو . دوانه عشق
 سنڀارياب دد جي به قصه غم ٿو . جو سڀي ڪري اڻ ٿي ٺهڻي موجود
 ٻي ڀاتي ڇو ٿي سوز عشق آڃاي . دل د جان ڪو بزرگ شعله سلڪاي
 ڪي ڇو قصه خوان ڪي ٿي ڪتاب . نو آڃا ٿا جي دد ٻي خواب راحت
 غرض جو ڪو ٿي ايس قصه ٿو ٻو اي . سو ڏکو پڪلي هو ميند اوڃاي
 سنو بارو بيان عشق هي به . عجائب داستان عشق هي به
 شروع د داستان ڪا هي به تذڪور . ڪه هي ايڪ شهر فنيض اباد شهر
 هو انهن شهرن ۾ ڇو ٿي غارت . ٿي ٻي ٻي اوسن ڪلهه ٻي سنڀال
 فلڪ تي ڪير جهانا ٻو . ڪيا ٿيها خوب فنيض اباد اباد
 تم جو ٿي ساڻن شهر دلي . سڪونت اوڻي فنيض اباد ٻي ٿي
 ڪه ناڪه ايڪ بزرگ ايا جو اوس جا . هو اشد ٿي ٻي شناق اوڻا
 ميسر آي ڪاري ڪو صحت . ڪا هي ڪو ڪهون به طرفيت

فروش وودمانستان کانی

دو عی اکاھ عزمیم دکرہماکب

کہ عالی سببی اوسکا قلمدان میں

جو دھونڈي نونہ بلوي اب انهي

محمد حسرت بیجا ساد

ہیبتی کے الہیاد اولاد ہیبتی

محی اویںکم حضرت خواجہ حسن نام

نشان حضرت خواجہ کھارے

عبد اسکی حضرت مولود جد علی

کہ صبراً و سببہ عی صراحت تصویر

دور کشا ہی حلال نہیں اب

و با بسوی خوشی بکلی همی صفا

کہ دیکھو ن ہن سی صورت سے خود

بظاہر لوگوں کی حمد و صفا اور سکا

اوسى برهمنى خداست او مومنى

کہ وہ اپنے شیخ بزم عاشقان میں

بہان نہ کیا کبھی اس کی کالٹ

اوسے کہنا بجا فخرِ صہبانی بھی

جیران مہر بکر جیہ کردان

کہ ہی دو کو جبر بحر سبادت

یہاں ہی کہہ رکھوں اور کوئی نہ سمجھے

کردن در برودۀ ماکبی وصف از قاصم

و دھبی ہی مبتلا یی عشق باز ہے

نہ سمجھی نیک جواد کو دودھ پی

کردن کیا ادس کا وصف سن محمد

عرض اوسکا می پی ہمتا جمال اب

جو گلشن قدم رنجہ و د فرمای

کمری نرگس طلب حق سی بصارت

طبی سوسائٹی برائے ممبری ہو کر آیا

بہنہ جیسے دوستی آباد فرمے

اوس جي ڪنهن کي به نالان جي ٻيلن
 ڇو جو منظور اوس ڪو نذر لانا
 جو پوي جو هن ٿڪ غيبي ماوي
 چنڊن مان اوس جي به شادي هونادو
 جو ڀڳي اوس کي صورت ٿيڪو ناکاه
 پوي جي ويجهه ڪري پوانه هو جاي
 ومان رهيا هجن خدمت ڏين رڻا
 هميشه لوڪ به ڪرتي هي تقرير
 ڪهان اب وڌر مانا اور وڌو عاشق
 هي الفت سي هي دوست مند عشق
 بهان جيت شفا نه ٿي ڪجهه پهورا
 حريقن پاڊ جا خورد ڏند لانتند
 بهه فر مانا او هنون ٿي سڀني بڪبار
 هنوزان اير رحمت وڌن شان اس
 ڪسي ٿي ڪس پيا پمانه عشق

کری کجی شاره او سپید و گل
کریه خواره بی غای غرانا
نه بر این بن بهر مهلا سماوی
که خشنای یکا دین کل شبنو
کری نگری جلر شغل کنان ماه
جو که یکی شمع نو پروانه هو جای
نتی نبدی بوشیده کوی پات
که حضرت عشق بن اب کم می تاثیر
انز کرناهی جلیک عشق صادق
سد احوتم نی اونی جوش پر جوش
تو منه می خالنهستی سبی مورا
نهی خم فایها کمر و دوز رفتند
کمر دتم قدرت می کانه لشکار
می و میخانه با مهر دستان است
تو د کپلا میایی هم دیوانه عشق

ز بس نهانها بن دن رات حاضر
که خوابشی اونين جي اونس مجد
بيده سچ جي جو حوسر جي اگاه
ز بس شاپرستي اولکاهتا شوق
کيبي جو سبر کرفي حب و طواه
جهان نلک خبر دهي اور گل اکلان
نهایت تبا سرد در فتن کا شوق
جو مطرب غرور دهي اوس نکرين
کيبي جابنه کيبي اونکو بلاست
بد انهي غرور دوشي ملاقات
لکابلک بون جو لکرها خدا کا
خوش ائي جو کد دن کو دويت
حين جو کو دمان نبي رشک صبا
جب اوس سني سي جوان کا هو کو
بيده عامي انهي خطا کي ش

جو کي دن رات سني سي حاضر
نبا موغرا دستان عوا
نو هوئي غرور دوي سي اگاه
نهایت سبر سي حضرت کو تها دوي
تو پهر حوتا تها به عامي هي
دو حاضر صبح سني رهي نبي
اسي کي دگني سني کا تها شوق
تتها پنهان کوئي سبدي نظر
خود اگر نا چني کا سني بکاست
کيون کيا عجب کيبي نبي اونا
که اوس سني کيبي اونا
کيا صبح وطن کو شام غروب
اما ديو کي همراه نواب
مقام دوسي عشرت ني کيا کو
مجت کيا به رشتہ صدي جي

اکیذا کہ ستر سوری راتا وہ
 عجب دشت سرانہی دمان کی بستی
 اگرچہ سبر دمانگی کو پکو پہنچا
 کیا کرتے تھے ابک مذکور غایت
 رچی خان بہن سراپا لطف و احسان
 ستر حضرت سلامت نم میری بیا
 کہوں کہا شہرہ افان ہی وہ
 شانت خدیجے کی ہی اوس بے نام
 بیان کیا کبھی اب اوس کی ہمت
 مین لایسی ہی اور ایسی زمین ہی
 عوا سبب نشا لایسی مہیا
 شعور اپنی ہی فن کلا سقدریاد
 کہوں بن انجن کی اوس کی کیا بات
 جمال اب جو دیکھی دور سی ماہ
 فروغ نرم مسدود بان کرا ہی کویا
 دلیکن ہو سیہ ردا ہی
 کسی صورت نہ اوس جا کہ کلا ہی
 دلی پیرا۔ بے ذامان سی گفتوین
 ہمیشہ جان عالم جان صاحب
 منور ماہ درویشی مہر نشان
 کہ ایک نہ روی شتاق ملاقات
 نہایت ابکی شتاق ہی وہ
 سوشہرہ دو کمالیچین عو نام
 بصورت نف ہی بہری مرد سیرت
 کہ اوس کا ہم سبکی توہ نشین ہی
 کھان حوتی
 کہ جانی مان پستی اوس شور و ندا
 قلا طون ہی ہی ہی ہر طلسمات
 غلبت سی بہر لایسی کبر کی پی راہ
 سراج محفل خوان عدا کو با

جو کي ٺوڻو لاپيچن اوسي هم	خوشگي نالذبحا و سڻه کوي دم
اوسي منطور جي کرسنه ملاقات	کها حضرت بي سن پنهري پنهات
کرکي غور و يون سکا ورا وید	چنڻه کوي دم وید اور وید
کيو کي اب سن کي کهر جاي	کچيلي کوفر ياما که دوت
سکندر اوم سر کاري جا	شبابي ادسکو اوراحت کوي ايس
پهراي اندرون خاڻا ووماه	درو دوت به دو پني لا او تارا
کوري پيدا اها کي کوسي بارو	که ايل ايسي پي پي اوسي پهره
فدا کي دري هو اوس منم بر	دوميه خواب عدم کي خفتگان کو
غرض چري ايسي نهي ملاح	پنهتني انگيليان هر هر قدم بر
اوسي کي کي پاي	که دیکي سي هورم دل کوراحت
جانشن غريست به دو پري هي	نملک ايسه خور سبه و کلا بے
جي سبزه رنگ اسکا اسقدر سبز	که زمهر ابي لوس کي مشنري هي
زمن بر پي قدم رکني کي به حال	که هوئي کلشن حسن اوسي سر سبز
قدم چو فت پرتا نهار پي بر	که هوئي نهي دل عشاق با مال
	نور فتنه ناله خا پنه برن بر

اداو مار ٻيس ڪرڊل تو ما بل

سدام ناز ڪر ڪي آن چڻي

ڪيون ڪيا ويڪتي هي اوس ڪي مور ٻي

ميان ٿڪ اوس ڪي ٻي نغز ٻر آتل

ولي ٻي سان ٻي ڪي دو ٻر ٻرو

لڪا لڪ ڪو ڪي سڪه عرض ٻي ڪي

مجي تها ڪي ڪا شوق ڪر وقت

نجات شاد ٻي ابا ٻي ٻي ٻي

قدم ٻي ڪي ڪو آرزو ٻي

دوب نغز ٻي ٻي ٻي ٻي

ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي

ڪرم ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي

ٻي مضمون مصرع شاعر ڪا سٺو

شب ان ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي

ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي

غرض آي وڏو درسي ٻي ٻي

ڪي ڪر ٻي ٻي ٻي ٻي

ڪو ڪر ٻي ٻي ٻي ٻي

ڪي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي

ڪي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي

ڪي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي

ڪو ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي

ڪو ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي

ڪو ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي

ڪي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي

ڪي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي

ڪي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي

ڪي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي

ڪي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي

ڪي ٻي ٻي ٻي ٻي ٻي

کرم کریمین بھری کھڑکی کروڑ کے

نسخہ ہندوستان کا جو یہ منکر

بعد کیلئے کہ جسے وہ غیرت ہے

کئی دن بعد حضرت کی صوبی رہے

لکھناٹک اوس سڑی کی بکری کی راہ

سید کریم خانہ شکریم

کہوں گا صاف فغانہ کی ہر بات

اسم وکسا ومانی و وکله و ن تها

نظر و ہوا کی اور اسے ہرگز نہ

کہ وہ ان کو نہ سنبھالے گا۔

سرور عزیز بنی بانی

بسم الله الرحمن الرحيم

کے لئے کہ ان کے لئے

مردوں پر ریپیں کیا گھر بھرتی ہو گئی

عجب حبیبی کہ اسی جاں بخش عالم

سرہانہ کا بیان کیا ہے مجھ پر اس

قدم تو میری آنکھوں پر ادھر کی

کجا حضرت بی بی انبکا اقرار

لی اوسس رشک پر کو ابھی ہمراہ

کہ غلی دامن حسان اوسمہ کی عورت

دو روز عاید نمی آید و منتهی

او غنایم سے وفادار رہے اور اس کی تعظیم

کمالیہ کے لئے

عزیز و دو کھ متنازعہ عنہا

قد موزون هم کاشکد شمشاد

نہو اوکھا ساز وصف یک خال

کرام کہ کدہ فہمہ و شہادہ

بجانبی میں سجدہ ہو

کتابخانه ملی ایران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هو او سبي جاي سبي دلو هردم

الحمد لله الذي جعلنا من هذه

جو کون دوداؤ سکتی زلجا
 خدا کا نور ہے اوس کا سراپا
 جی اوس کی موی سر سر دشت جانی
 جوی عشاق پر لاس کی سیدی
 دامن غربت میں جوی خضر و شام
 جو لکڑی شانه تلک در رشک ہنسنا
 نو سجود جی کری پھر گھر شیخ
 بہ دیکھ اوس مانگ کے ابا جی
 کہ نہی مانگ میں اسی جی دھبے
 نخل بالون کی بوسی مشک و عنبر
 غرض دود سحر جی سحر رشک پر لگا
 جو سر بر استہنی ہوئی دود کلنار
 کہ چون زبر شفق کردون بہ باران
 کندھی جوئی کھجوری نیا باین اوج
 ولکن اوس کا یہ کلمہ وصف ہکا

کہ کھا خواب میں پھنس جاتا
 سر ہا نور ہے اوس کا سراپا
 در اندھی خدا لکھو سر ایلان
 سودنی جی شب عدا کو اچھی
 سبامی اوس کی لیلی طمات کی عالم
 بنادی پیشوں کے اپنی محراب
 اوس کی محراب کعبہ جان کر شیخ
 جی کر لکھن ان شام سے نہی
 کہ چون چلی ہیں تار ی نیم شب کے
 اوس کی حال سنیل کا جی اشتر
 کری کون (۱) ہکا
 جدا سر موہون لہو پلاؤں نوار
 ترک ابر سے ہو دی نایابان
 کہ کالی نی کے جون لہری جی سحر
 دود کو حسن کی جوئی سیھے کویا

[illegible]

چن بر نقتله اوسکي ابرون کا
 مهور تي جو دیکي جا ہے تائي
 جو منحن ابرو کي کچي بخشه جو
 کان نوس اونهن کنه مي اوتی
 دلي نوس فرج کو جسره کردان
 چونک ادن ابرو کو دیکه پلا
 که شامه محکودن تالو لکني بست
 مه نالو برد پکر فلک سے
 دو ابرو دهن جو هي ايك نقطه خال
 جو سید لاکر کي اوسکي خط کو پھر جي
 دو ابرو دیکه کر عالی به جي موش
 دو گوش اوسکي جي لاسي غرت کل
 دلي دون کل سي نسبت انکو کونکر
 سنو اسي براز کو هم هين دوکان
 صدف جو منحن بمسر هي آه

کردن نيسي بلان اول سون کيا
 دو نقطه مه بر سه کچي بخشه جاي
 بک منحن کون دو کاره شمشير
 ديس دون خنيز نري من جي طاق
 کري جي ابرون برادر سکو فرمان
 طاق لاسي منحن مه ني بنا
 مه نو کوي پر کيا اوسني نسبت
 کنان اوسين جو خون کانک سے
 منحن اوسکي محکوفی الحال
 نو ايك پر مني من الائي جي اکر ي
 کاني منکر
 مع بر شعله
 مراح کل هو جسکو دیکه کل
 که من دو گوشي سنو اده دو جي کر
 مقابل جو صدف هو کيا جي امکان
 من اوسکي وجهه سي خون من لکاه

بہہ اون کا لون کا ہی اوسکو خیال آ
 کسی پناؤ کو دون بن کونہ نسبت
 کہ ہی نہ تعلق آب انفعال آب
 کہ اوسکی کان میں کان ملاحت
 نہیں اب ہر تہری جاتی ہی خور کی
 سوا دس مرکی کی ہر سو موتی بسی
 کنوں پھول اوسکی گلہن ہی اب
 اکھراوی ابھی دیکھ اوسکا بالہ
 نہیں بلکہ اوسکی غم ہن ہی ماہ
 چلوں سر نہی کان اپنی میں دلا
 و و بحر سن کا اب ہی غلاب
 نور گوش اوسکا تھا بسی چمک پر
 وہی ہر کسی سے کہ اب ہی اوسکو
 وہی جانی بھائی سے کہ جو باور
 ہوا شک اس دبدہ کریان کا ڈر
 نئی زکس سی کر میری فلم ہو
 وہی زکس کو نسبت اوسکی کیا ہی
 کہ ہی نہ تعلق آب انفعال آب
 کہ اوسکی کان میں کان ملاحت
 جلتی کان میں دیکھ اوسکی مر کے
 ستار جی ماوی جی خون کرو جسی
 گوانہ سہی کول نکلے سے گویا
 اکھراوی کو دیکھ ہی نہ مالا
 صحت منہ ماتم میں سے ماہ
 مدہا کنوں نہ دیکھ سکو بالہ
 ہی نہ ایک ماہی سن اوسمیں شیاپ
 نہجکی صبح کا مارا فلک پر
 کسی عاشق کا دل لٹکی ہی بارو
 کہ جسی ہر صدف میں ایک کوہ
 جو روون باد کر اون کان کا در
 تو اون اٹھوں کی خوبی کہہ رقم ہو
 کہہ جادو ہی لاور جتوں بلا ہی

<p> بي اوني نگر سس سس سس سبا جي اور سبدي شب و افروز بلجي سحر مردم چشم بندوز پيد هوا کيو هن سحر جي بي سبي جي اوسي دور هن سوني بي نوش دو هن دست اور حکان هن صبحر هوئي کوشش نين سبي و شمار نکبه کانگ جووه پلا سنيان اگر غزل کيا لسکر نبر جهورين دعا ميري به جي شام و سحر کي کجي اوني اشک پي دو جي بات غرض دور کي چشم سبي جو خوار ابهي بلو اي خون بردمان هو دو سني سبي اوس رخ پر جي بار غلط به چهره او کي کلنان جي </p>	<p> که جن دوا کيو پان چشم قرالان بهم کجا نظر است شب و روز که بدا هو دي طلمات سبي نور که هو کيفي بيان اوسي کي سبي به ربي جي محبت محبت پلا اب خون مردم هوئي کوثر که هي بهان تابه مي کيفي کي تيار نجد حسرتي هين دو عين بس مار توهر مرگ و فضا بهي منه کو مورين هو بلرب نظر او کو نظر کي پري جو حکمت ال کرن هن خون عاشقي دهن سردار جو حق سني نه اوني درميان هو که برک کل به غنچه کل کا جون هو دو پنه چند غنچه درميان جي </p>
---	---

ہر سو بھی بھی کو کچھ نہ صورت
 بلکشی غم پر بھی خوش نشینی
 جو محسوس ہو تو سو جا ہے مطلب
 وہ کہہ لو کی ہر کس کو دی میں
 اور اوس نہ کامی خلق نہ ہوں اور
 خوشی کی کہ دولت کا ایک در
 تمنا میں لایا بھی اور فہمی
 جن اور کی رہی ایسی باری باری
 سناری ہی نہیں اور طرف ہی ایک
 عوارز انہی میں خاطر گزار اب
 نہیں جہاں میں بل پیش فہم
 وہاں اب نہ کوئی نہ کہ ہنگ
 کہاں غم کہان اوس ماہ کی لب
 جہاں میں شور سنکر اوس کی لب کا
 چوب اک حرف اوس ماہ کا بھی

کو اور ایسی نول کا ہے نہ شہت
 نہ ہی غم ان سے نہ نہ پہنچے
 جو با حس اب انکشت غالب
 دل کا شش کے دو مری میں بی میں
 کہ جس کی یاد کی اند خدا ماہ
 جو ہی نہ حلقہ در اور کا اگر
 ہری میں دیدہ عاشق میں حلقی
 کہ جن آج میں نام میں سناری
 کہ جسی بارہ ہر او میں ہی ایک
 کہ تانتہ ہو کی پہونچوں اور کی غالب
 علی کب عل میں ہی ایسی رنگت
 میں ہی رنگت عل اور کی پائیک
 اور لب میں حسن و خوبی سی لبالب
 کیا جس نے چہارم ہر مسجا
 اور میں در سنو آب بقا بھی

دل
 جانی

چون بگوشه با گل پاکه حبیب
 و به لب کی تن شہر شکوای
 یہ او زمین می ملک اور آب دراز
 بسجلا بہ لب کرد و کہادی
 نہ کی ہلاک کیست جہان حو
 چل بن بیکہ بات اوسکی طبعی
 دھن کو بی نشان سن جو زمین فاموش
 نایم اوسکا چنانچہ حسن کل حبیب
 بی بہرہ و بختان
 خواہ جو بسف دل کم عزیزان
 نہیں درو جاہ جہنہ حسن کاچی
 دہی تبغ بی لڑی اوسکی دنی
 و و کردن کردن چنانچہ یارو
 صنای اوسکی بون دیوی دکھا
 نمایان رنگ بان بون اوسکی

نہیں

اوسکی

ہوں جناب بال شہر ہار
 و روند از کو دی ملک کو ملک
 کہ ادنی برق کو پیے پھاری
 کل خریا کو خرمیے ہوں غاوی
 و دھن میں فتنہ سلطان کر سورانی
 تو بہرہ را لب کل کو نیکی مست
 کہ اوسکی زبان سے سر سروش
 دہی چا اوسکی دریا کی ہلاک
 کہ غول حسن کاچی دھن ملک
 و و نہا جاہ زرخ ہا اوسکی نہا
 نہیں چہ جہنہ کہ اوس بلادی
 فقط یہ حسن کی لطیفی غرونی
 کہری خم کردن کردن کشان کو
 صراحتی بن کی حن خود صبح اپنی
 کہ جیسی داک کو ہری بی سی

کہہ نہ سچین جھکی لہی ہے کھلی کی مار پر مٹا رکھ ہے
 کھلی کی کچھ فقط موبے نہیں مار بڑا ہی اب کھلی اگر چیتا ہے
 چنید مار اب نہیں ہیں بارہ دل کہ رھتی ہیں کلیمین نہ عامل
 دڑا مار دکا دیکھو کیا ہرن ہی کہ ہر مارو یہ لوسکی نوزن ہی
 ہی لوسکی عزت کلاڑ ساعد کہ ہی شاخ کل یی خار ساعد
 سنی جوڑک نراک اوسکی عسی رکھیں کل کی نکل این ہیں غسی
 ملاہ بیان ملک ہی دو کلاڑی کہ جینی آب رک کل ہی سلاہی
 بہادرسین علقہ زربن بڑا ہی کوکشی ہیں اسی خاطر کمر اہی
 کھائی چوڑو نی ب بہر سہ ہے چھری ہی بھول کی لیکن ہری ہی
 جوڑوڑ اوس کلاڑی پندہ پرا ہی جھلہ ٹری کا نام ادسکو ملاہی
 کفیت اوس ہی خوش پھراہی شعاع اوسکی رنگن ہر صفی ہو جا
 کھن اوصاف کبار شک جن کی سہ رنگت براوس کلبدن کی
 خنا کا رنگ نہا اب ہویدا کہ جون غنچہ خون شاخ کلبی ہیدا
 بیار سید پت دود پہلو کہوں کبار شک کلشن ہی دکلر
 ہی اب چار سو رھتی ہی مکر کہ باغ سن کی جن بہ جن جار

رکین

مکسر

روزگار و سعادتمندی

کتابخانه عمومی مسجد جامع کربلا

کيسه جي پاي باد کا کر کے بہا ہوتا
 کہ جسے کسی لکھی جن ہوساری ساری
 بہرہ می لطف اون بہ اب کی کنہ کا
 کمری ہی قصہ دید اب چشم بی نور
 لکھی ہی دیکھ دھکی جہانی پہ اوج
 اب اوس موی جان کا کیا سانچ
 قیاس اب کر کی سمجھی وہم نہان
 دی کیا کسی اوس کا وصف بارہ
 اب آگی کیا کردن تحریر و تفریر
 مکر اوس کی سرین کو دیکھ شمعین
 کہیں رانوی جو دیکھی صفائی
 کہ رانوا اوس کا ہی کنج نہ حسن
 سنی نیکو رکھا اوس کا بری
 رکھی ہی معجزہ اب ہی دوستی

لکيون کيا وصف ٿي پاڪا باران	رسم ٿي کٻي دست فم کوان
لکائي چشم اوس صاحب جيا کي	هوي جي اب عاشق ٿي ٻي کي
بيان کٻي عوسي زلف کف پا	صبر خون ڪر دبا اوسني صاني کا
قد موسي کي جي دو ارزو ٻن	جودو باغب مر جان ٻوٽن
کف پاڻي اسي ڇهي لال	کيا جي خون اهي کواڪه پا مال
کيرين ٻنڌن سي کيا لکت باسرخ	نهن ڏکيا کسي ني موڪرا سرخ
سرد پاڪا بيان سب ڪجهه کيا ٻن	جو ڪجهه ڏکيا ٿيا اوس ٻن سڀني کيا ٻن
سرا پاڻي سي تاريخ ٺڪلي	هوا جي ڊگهه لواوصاف کسي
نهن اوسه قوسي جي ڇن کي	تراک کيا ڪهون اوس ڪلنگي
پري ڪر دوش کل پر پا ٺڪل	ڇهي جون خار پاڻ ٺڪل
ڪير اوس ڪهون ٺڪل ڇن	خرا مان اوسي جودو ڪلنگن هو
جود ٻي ٺوٺه سر کي پاڻ سي ٻيل	ڪر هر ٻي نقش با جي صورت کل
سرا پاڻي دوسي غرق زبون	ٺڪل ڪن ڪندر ڪر دون ٺڪل
پوش ک اوس کي سڀي شرمي ٻن	جود اوسي ٻي چر چر ٻي ٻن
بيان کٻي عوسي ٻن	ٺڪل ٻي ٺڪل ٻي ٺڪل

خرام آب کجا کهن لوس نشکر کا
 و به نیکو سیاهی لوس نشکر کا
 سمندر من به سکر شور و سکا
 کهن کجا کشف کو نیا به ندر
 به باتکین نی دج کجا کجی نهر بر
 کرون من تا کجی اوصاف اوسکا
 اگر به داستان می داشتان من
 دو کز به دل دمی کی نی سزا دل
 او نین نهاج به بلاف طیف
 اوسی و کجی سی نه ارام راحت
 ز لب راحت می کی دلجو تی جابه
 طلب کرنی لکی پانی جو حضرت
 پلانی جب کجی به جو دغیرت خد
 مکر کج به لای صام ده ماه
 نیت اکراه جوادشی سزاوار

کجا هر ایک قدم به خسر بر پا
 حواکی موج کو کرنی نی پال مال
 جلی جادی به بیای موج دریا
 کجا هر یک سنخ من مشوه دماز
 که کو با می سزا با شکل تصویر
 که در از قس می اوصاف اوسکا
 غرض دیکه اوسی بی اوس مکان من
 به حضرت کونیا اوسی سرد کار
 اوسی سی کمر می نی بات حضرت
 که می مشهور اوسکا نام راحت
 کجا حضرت نی عیاد اوسی اکراه
 و دمی لاهی صوی تی جتی نفرت
 کجا حضرت نی دمان اوسی مفر
 حوا اکراه برادر او کج اکراه
 نو و الکاه نصا در برده افرار

کيا معلوم جو دوستي ودا کراه
جو دیکهي دوستي به ما مهرباني
بلکيک ايسي هي چتون نياست
تو بهه کي نهي حضرت بن مطلق
غرض قضا قدر پاني سبي اکراه
دلي پهنو اي حضرت کبر کو پکيار
کئي وعدي نه جو بعد اهد دست روزه
ادب سبي صاحب خانه ني اکراه
کها بعد از سلام دوستي کي حضرت
لولد انهي بهي دست سبي برا
نوبهر حضرت ني فرمايا سبي کبر
بهرا دوستي موجب فرمان عالي
بجهابا فرشتن اسباب وخواه
که رشک چاندني هرن چاندني نهي
رکبي اکث شمع لاکر ايسي هي اه

عوي شنت سبي چا هي مجل اه
مجالهت سبي عوي ده پائے پاني
که دل پر کر سبي کسي ده دلبر باي
تو اي جوشي بن بس غيبت حق
دو چندان دلو در پرده عوي چاه
سهيون سبي کري بهرا نيکا اقرار
تو ناکبه لک کيا نبي جکر دوز
سلام او کو کيا سر کو جهکا کر
کهو نوکا بن کچه جشي دراض
کمر بن به سامني حضرت کي مجرا
بو عين مرضي تمهاري هي نو بهتر
براي رفص اکبر جاکه کي عالي
مجل هو دیکه کمر جکوش ماه
جه از مهر اوسه اکبر سني نهي
که کل هو دیکه جکوش ماه

غرض ومان لاکي حضرت کي پشايابا
 تو ناکه آسٽه ومان دو غبرنگه
 کهي پهر صاحب فانه ني به بات
 که صورت اهر سبرت اس کهي عوب
 نو عيسي عي راحت به حضرت
 جو اسر آب کا اشفاق هو دي
 رکهو اسنه سد اس بر نو جه
 سوال او نکه جو حضرت ني سنا
 جو خون هم ايني مکه انونين رسوا
 دي رسواي سني کب همکو عي عذر
 نجهي انا هم سارا بار هو کا
 نجهي اب جفندي همي الفت
 پهر اس صحبت سي نو نيزار هو کي
 جبا نلکي بايت او اشارا
 عباس اب پامي عي به جکودن

اور ادس رشک پر کيو بي بوليا
 اور ادس کي نهي بهن راحت بي همراه
 عي غم مجکوب رهنامي دن رات
 دي کم شهر ني سي عي به محبوب
 کرد اسير ني يا هو اس کي شهرت
 ايني به شهره افاق هو دي
 کرد پهر خدا اسير نو جه
 نو بهر نکر جواب او سکودا به
 نو ت به امکا عي هو عاي شهرت
 غضب سي عي که نو بي هو کي نيزار
 او تها نايه نسي پهر دشوار هو کا
 زباده اسني عي هو کي عداوت
 ميري صولحت سي نو نيزار هو کي
 که حضرت کي عي بهان عي گذارا
 کان يدي گذر نلکي خاللات

ٻه سکر صاحب خانہ جي نقرہ
 جو تہیہ بہ خیال بہہ کردی
 جہ سمجھوتہ کئی بن تہہ واری
 رنجش ہی جھکو ادراروت
 جو حرف کرم کھنہ سی نکلای
 خیال اب نہ کر دہن تم لاؤ
 بہ کمر پھر دوس ہر شس کو
 طبیعت ادھی جو کانی بہ ای
 بیان اوسکی زبان سی مانسکر
 نہی حرا لگ تان اس اند کی ساتہ
 کہون کر لجن واؤ دسے جاھی
 نہی کر رات کھنہ بہ مذکور
 بہ کیفیت دکھائی اوسن منہ
 سنی کر سات شکر کی مال کاہل
 بہ علم اب اوسکو موسیقی کاھی باد

کہ حضرت بہن چھنی بی سر
 خداسی کیا نہ اپنی بنی درونگی
 کہ جان دوسری خدمت بن تہہ واری
 جو تم بیان ای ہوسری سعادت
 زبان سیری بزم شمع جل پای
 بہ کھر سی آلیا بیان شوق سی لاؤ
 شتابی اب نو محیر کو کھری ہو
 کہون کیا عالم غمہ سرائی
 فلک برودہ زودہرا ہوا تر
 جلا جاتا تھا جی اواز کی ساتہ
 کہراھن کو موم اوسنی کیاھی
 نوکھن غل کر دھی نہی نار طہور
 کئی دل کہوں نالی نویر دم بنے
 عجیب بہر سی ہی جایی بیل
 جو عوی دونا نوکرنی اسناد

تار

دل
 یہ اوسکو اب علم موسیقی

